

پیروزی نهایی انقلاب اسلامی
از بدو حرکت تا استقرار نهایی

در نگاه کلی
انقلاب ما انفجار نور بود.
امام خمینی (قدس سره)

در دوران معاصر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حادثه مهم و حیرت انگیزی برای جهانیان بود. این حادثه ی بزرگ قرن، از یکسو معادلات سیاسی استکبار را در ادامه ی سیاست سلطه و تقسیم استعماری جهان بر هم زد و از سوی دیگر، یکی از استوارترین رژیم های وابسته را که از حمایت قدرت های بزرگ برخوردار بود، ریشه کن ساخت، و در کشوری چون ایران، با اهمیتی که از نظر استراتژیکی و اقتصادی برای قدرت های بزرگ جهان دارد، تحولی سیاسی - مردمی و عظیم به وجود آورد و این جریان سیاسی، یک بار دیگر اسلام را به عنوان یک قدرت تعیین کننده در جهان مطرح نمود و چشم انداز وحدت جهان اسلام، حرکت عظیم بازبایی خویشن خویش، گریز از سلطه، ایستادگی در برابر استعمار کهنه و نو، ایجاد قطب سیاسی جدید در جهان و فروریزی رژیم های وابسته و تحمیلی را در سرزمین های پر نعمت اسلامی، در برابر دیدگان مشتاق، بیش از یک میلیارد مسلمان گشود و موجی از وحشت و اضطراب در دل های جهان خواران پدید آورد.

معنای انقلابانقلاب در لغت، برگشتن از حالی به حالی، دگرگون شدن، رجعت، تغییر، تحول و ... است و در اصطلاح رایج جهان، شورش عده ای برای واژگون کردن حکومت و ایجاد حکومتی نو به منظور تغییرات اساسی و بنیادین در تمام نهادها، مناسبات، ساختار سیاسی و اجتماعی و جایگزینی سازمانی نوین و مطلوب در چهارچوب اهداف و آرمان های خاص می باشد.

در قرآن واژه ی انقلاب به کار نرفته ولی ده مورد مشتقات آن آمده است. در تمام این آیات، تناسب موضوع و منظور آیات، مفهوم لغوی آن، یعنی تغییر و دگرگونی و برگشتن مورد توجه بوده است، که گاهی انقلاب به سوی تعالی و کمال است (اعراف ۱۱۹) و گاهی بازگشت به عقب و انحطاط (آل عمران ۱۴۴) و گاهی نه این و نه آن.

مشروطیت در ایران (۱۳۲۴ق) که دستاورد تلاش مجموعه ای از اقشار مختلف جامعه و غرب گرایان و روشنفکران برای اصلاح بنیادین در نظام دینی و اجتماعی ایران بود، سرانجام توانست با وضع قانون اساسی و متمم آن، تأسیس مجلس شورا و برخی نهادهای سیاسی و اجتماعی دیگر، گام هایی برای تحقق آرمان های خود بردارد. اما به دلایل فراوان، اهداف نظام مشروطه و مردم، برآورده نشد. استقرار دیکتاتوری رضاشاه (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ ش) انحطاط عمیقی در ابعاد مختلف پدید آورد. او با نهادهای ملی و مذهبی در افتاد و شعائر دینی مورد دشمنی قرار گرفت. وی آداب مذهبی را خلاف تجدد می دانست حوزه های علمی دینی را تعطیل کرد، لباس روحانیت را خلاف روبه مملکت اعلام نمود و سرانجام در بازگشت از سفر به ترکیه اقدام به کشف حجاب کرد. مشروطیت نیز به طور کلی به فراموشی سپرده شد. در جریان جنگ جهانی دوم، در سال ۱۳۲۰ شمسی، دیکتاتوری بیست ساله فرو پاشید و آزادی های سیاسی و اجتماعی قابل توجهی پدید آمد.

در فضای پس از شهریور ۲۰، به طور کلی سه جریان عمده ی فکری - سیاسی پدید آمدند که عبارت بودند از: مارکسیستی، ملی، اسلامی، حزب توده ی ایران مظهر جریان مارکسیستی بود که در برابر این جریان قدرتمند، انجمن های ملی و اسلامی تشکیل گردید. این دوران با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پایان گرفت. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، اندیشه و سمت گیری افکار دینی به سوی یک تحول انقلابی و عمومی در جامعه و در میان روشنفکران و جوانان اوج بیشتری گرفت.

انقلاب سفید در سال ۱۹۶۰، جان اف. کندی، رییس جمهور امریکا به منظور جلوگیری از تعمیق اندیشه های انقلاب و مبارزات ضداستعماری و در نهایت حفظ منافع امریکا، برنامه های اصلاحی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی چندی را به حکومت های وابسته توصیه کرد. محمدرضا شاه در سال ۱۳۳۹، در جهت اجرای سیاست «کندی»، لایحه ی اصلاحات ارضی را به مجلس برد، اما لایحه متوقف شد و کاری از پیش نرفت.

به توصیه امریکا، دکتر علی امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰، به نخست وزیری منصوب شد. وی دست به انجام اصلاحاتی، از جمله اصلاحات ارضی زد، حکومت ایران و مطبوعات خارجی و به خصوص امریکایی، نام این اقدامات را انقلاب نهادند که رفته رفته نام «انقلاب سفید» بر آن اطلاق شد. به خاطر رقابتی که بین شاه و امینی به وجود آمد، شاه امینی را عزل کرد و در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۴۱، اسد الله علم به نخست وزیری منصوب شد. در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۱، مطبوعات نوشتند که در دولت لایحه ای با سه نکته تازه به تصویب رسید(۱)

۱- به زنان حق رأی داده شد.

۲- قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندهگان برداشته شد.

۳- به جای سوگند به قرآن «کتاب آسمانی» آورده شد.

پس از انتشار این خبر، نخستین موج مخالفت از سوی روحانیت و مراجع دینی پدید آمد و در میان بازاریان و دیگر اقشار جامعه، گسترش یافت و رژیم ناچار به عقب نشینی شد و اسد الله علم طی تلگرافی به علمای قم نوشت:

- ۱- نظریه دولت در مسأله «اسلامیت» همان نظریه علمای اسلام است.
 - ۲- سوگند با قرآن مجید است.
 - ۳- در مسأله مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن های ایالتی و ولایتی ... دولت نظرات آقایان را به مجلس تسلیم و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود.
- امام خمینی (قدس سره) که در آن دوران یکی از مراجع بزرگ تقلید بودند آن را کافی ندانسته و خواستار ادامه ی مبارزه تا لغو رسمی تصویب نامه شدند. سرانجام، پس از پنجاه روز مبارزه، در ۷ آذر ۱۳۴۱، در مطبوعات نوشته شد:
- «در هیأت دولت تصویب شد که تصویب نامه مورخه ۱۳۴۱/۷/۱۴، قابل اجرا نخواهد بود.»
- پس از پایان این ماجرا، تبلیغات دامنه داری علیه روحانیت، که همورد غیر منتظره ای برای رژیم تلقی می شد، آشکارا و پنهان آغاز شد. در ۱۹ دی ۱۳۴۱، شاه اصول پیشنهادی خود را که بعدها «لویح شش گانه» نام گرفت و تا سال ۱۳۵۶، تا ۱۹ اصل گسترش یافت، اعلام کرد و از مردم خواست که با شرکت در همه پرسی، به آن ها رأی دهند.
- این لویح عبارت بودند از:
- ۱- الغای رژیم ارباب و رعیتی.
 - ۲- تصویب لایحه قانونی ملی کردن جنگل ها در سراسر کشور.
 - ۳- تصویب لایحه فروش کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
 - ۴- تصویب لایحه ی قانون سهام کردن کارگران در منافع کارگاه های تولیدی.
 - ۵- لایحه ی اصلاحی قانون انتخابات.
 - ۶- لایحه ی ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.
- مراجع تقلید قم و تهران طی اعلامیه ای رفتارندم را خلاف شرع و قانون اعلام و شرکت در آن را تحریم کردند.
- دانشگاه ها، بازاریان و اصناف با اجتماعات، تظاهرات، اعتصابات و بیانیه ها در تهران، قم و برخی شهرهای بزرگ به حمایت از روحانیون برخاستند.
- در روز ششم بهمن ۱۳۴۱، همه پرسی انجام گرفت و اعلام شد که پنج میلیون و ششصد هزار رأی موافق و چهارصد هزار و صد و پنجاه رأی مخالف به صندوق ریخته شده است. کندی و دیگر رهبران جهان به شاه تبریک گفتند، در حالی که موج مخالفت روحانیت ایران به خارج از کشور نیز سرایت کرد و علمای عراق در سطح گسترده ای به حمایت از علمای ایران برخاستند.
- شروع نهضت نوزدهم سال ۱۳۴۲ شمسی بر اساس پیشنهاد امام خمینی (قدس سره) و تصویب مراجع قم، عزای عمومی اعلام شد. بعد از ظهر روز دوم فروردین به مناسبت سالروز شهادت امام صادق علیه السلام مجلس سوگواری در مدرسه ی فیضیه قم برگزار گردید. جمعیت انبوهی در آن شرکت کردند، مأموران رژیم، جلسه را به هم ریختند و شرکت کنندگان بخصوص طلاب و روحانیون را مجروح و مضروب ساختند و تنی چند نیز به شهادت رسیدند. پس از این حادثه اعلامیه هایی از علمای قم، تهران، نجف و دیگر شهرها صادر شد که رژیم شاه به دلیل بی حرمتی به دین و اصل دیانت و علما و طلاب محکوم است. رژیم شاه کارت تحصیلی طلاب را لغو و روحانیون جوان را دستگیر و به سربازخانه ها اعزام کرد.
- با آغاز محرم سال ۱۳۴۲ شمسی اغلب سخنرانی ها و عزاداری ها به صورت سیاسی برگزار شد. عصر روز عاشورا امام (قدس سره) در مدرسه ی فیضیه ی قم، در حضور انبوه مردم، سخنرانی کرد و در آن از اعمال رژیم شاه و کشتار مردم و قانون شکنی و خطر اسرائیل و خطری که اسلام و کشور را تهدید می کند، یاد نمود و آشکارا شاه را مخاطب قرار داده و گفتند (۲)

«آقا من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من تو را نصیحت می‌کنم دست بردار از این کارها...»

شب دوازدهم محرم مصادف با ۱۵ خرداد، امام (قدس سره) در قم، دستگیر و در تهران زندانی شدند. روز بعد که سوم عاشوار بود، علما و مردم از جریان دستگیری امام (قدس سره) آگاه شدند. خشم عمومی همه جا را فرا گرفت و تظاهرات گسترده و پردامنه ای در شهرهای بزرگ مانند، تهران، قم، شیراز، مشهد و ... پدید آمد. رژیم دستور مقابله و سرکوب داد. حوادث خونینی به وقوع پیوست. در تهران و قم و دیگر شهرهای بزرگ صدها نفر کشته و مجروح شدند. عصر همان روز در تهران حکومت نظامی اعلام شد.

در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲، اسدالله علم از نخست وزیری کناره گیری کرد و حسنعلی منصور به این مقام منصوب گردید. در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳، امام (قدس سره) پس از آن که چند ماه در تهران زندانی و سپس تحت نظر بودند، آزاد و شبانه به قم برده شدند. به این مناسبت مجلس جشنی در مدرسه ی فیضیه برگزار گردید. در پایان این جلسه، قطعنامه ای در ده ماده به این شرح از سوی حوزه علمیه قم صادر شد:

- ۱- ایجاد نظم صحیح و برنامه های اساسی همه جانبه در مراکز علمی به ویژه حوزه علمیه قم.
- ۲- اجرای قوانین اسلامی به صورت کامل و احیای سنت های متروک شده ی دینی.
- ۳- اجرای قانون اساسی به معنای واقعی به ویژه اصل دو و متمم آن.
- ۴- الغای تصویب نامه و لوایح ضد دینی و انحلال مجلسین غیر قانونی.
- ۵- قطع ایادی استعمار و عمال صهیونیسم از مملکت.
- ۶- جلوگیری از ظلم و فساد و تعمیم عدالت اجتماعی و نیازمندی های عمومی و ایجاد ایران آزاد، مستقل در زیر پرچم پر افتخار مذهب جعفری.
- ۷- بهبود وضع اقتصادی و تشویق ملی و اصلاح وضع کارگران و تهیه ی کار برای فارغ التحصیلان.
- ۸- جلوگیری از اشاعه ی فحشا و منکرات از قبیل برنامه های ضد اخلاقی سینماها، تآنها و غیره.
- ۹- آزادی جمیع زندانیان بی گناه، به ویژه حضرت حجت الاسلام طالقانی و اساتید محترم دانشگاه و بازگشت تبعید شدگان و آوارگان به بلاد خود.
- ۱۰- رسیدگی به وضع معیشت بازماندگان شهدای پانزدهم خرداد.

در ۲۱ مهر ۱۳۴۳، لایحه ی مصونیت مستشاران امریکایی «کاپیتولاسیون» در مجلس شورا به تصویب رسید که موج تازه ای از مخالفت با رژیم را در پی داشت.

امام (قدس سره) در ۴ آبان ۱۳۴۳، طی یک سخنرانی در مسجد اعظم قم، این مصوبه را عامل بردگی ایرانیان و ناقض استقلال کشور دانست و شاه را سخت مورد سؤال قرار داد و گفت: اگر مملکت ما اشغال امریکاست اعلام کنید.

رژیم در ۱۳ آبان ۱۳۴۳، امام (قدس سره) را به ترکیه تبعید کرد. با تبعید ایشان، هیجان عمومی تمام محافل مذهبی و مبارز و طرفداران نهضت اسلامی را فرا گرفت. تظاهرات و اعتصابات عمومی در تهران و قم و برخی شهرهای دیگر پدید آمد. اما رژیم به سرکوبی پرداخت و فرزند امام (قدس سره) حاج سید مصطفی را بازداشت و پس از چندی آزاد و به ترکیه تبعید کرد.

حرکت مسلحانه‌پس از حادثه ۱۵ خرداد و تبعید رهبر نهضت، مبارزان و مخالفان جدی رژیم به این نتیجه رسیدند که دیگر مبارزات سیاسی به صورت سخنرانی، بیانیه و تظاهرات و اعتصابات کارساز نیست. باید قهر آمیز و مسلحانه با رژیم سخن گفت. بر این اساس گروه‌های انقلابی با مشی مسلحانه، با ایدئولوژی‌های متفاوت شکل گرفتند. عمده‌ترین این گروه عبارتند از:

- ۱- جمعیت (هیأت‌های) مؤتلفه اسلامی: متشکل از چند هیأت دینی، که این تشکیلات پس از تبعید امام (قدس سره) به مبارزه قهر آمیز روی آورد. نخستین اقدام آن ترور منصور نخست وزیر در اول بهمن ۱۳۴۳، به اتهام خیانت به خلق و مسؤول تبعید رهبر قیام بود که به دست «محمد بخارایی» صورت گرفت. پس از آن بیش از صد نفر از اعضای این تشکیلات دستگیر شدند و پس از محاکمه چند تن از آنان - صادق امانی، محمد بخارایی، رضا صفار هرنودی، مرتضی نیک نژاد اعدام و دیگران به حبس ابد و کمتر از آن محکوم شدند.
- ۲- حزب ملل اسلامی: این جمعیت که ابتدا «حزب ملل» نامیده می‌شد و از سال ۱۳۴۰، با هدف مسلحانه تشکیل شده بود پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اندیشه قیام مسلحانه در آن اوج گرفت و نشریه‌ی «خلق» ارگان خود را منتشر ساخت. این گروه در ۲۴ مهر ۱۳۴۴، شناسایی و حدود هفتاد تن از اعضای آن دستگیر و چند تن از رهبران آن به حبس ابد و کمتر از آن محکوم شدند.
- ۳- سازمان مجاهدین خلق ایران: با پیشگامی محمد حنیف نژاد، اصغر بدیع زادگان، ناصر صادق، در سال ۱۳۳۴، با مشی مسلحانه ایدئولوژی اسلامی به وجود آمد. این سازمان مخفی تا سال ۱۳۵۰، عمل مسلحانه‌ای انجام نداد و بیشتر به کار تئوریک و تربیت فکری و سیاسی کادرهای خود پرداخت.
- ۴- گروه پرویز نیکخواه: در سال ۱۳۴۴، با ایدئولوژی «مارکسیستی» تأسیس شد که گفته می‌شود در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴، ترور ناموفق شاه در کاخ مرمر به وسیله‌ی رضا شمس‌آبادی از سوی این گروه صورت گرفته است.

پس از مرگ منصور، در ۶ بهمن ۱۳۴۳، «امیر عباس هویدا» نخست وزیر شد. علمای ایران، عراق، طلاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی، با ارسال تلگراف‌های بسیار به وی، خواستار آزادی امام (قدس سره) شدند. سرانجام با موافقت حکومت ایران، در ۱۳ مهر ۱۳۴۴، امام (قدس سره) به همراه فرزندش از ترکیه به نجف منتقل شدند. در ۱۱ اسفند ۱۳۴۵ «نایب السلطنه» شدن فرح دیبا همسر شاه اعلام شد. چون این عمل خلاف قانون اساسی بود، گفته شد که در اردیبهشت ماه مجلس موسسان برای اصلاح قانون اساسی تشکیل خواهد شد. روحانیان مبارز مخالفت خود را با این اقدام ابراز و امام (قدس سره) اعلام کردند که از این پس هدف سرنگونی شاه و رژیم اوست.

در آبان ۱۳۴۶، جشن تاجگذاری شاه بر گزار شد که با اعتراض نیروهای مخالف و مبارز مواجه گشت و امام (قدس سره) با صدور اعلامیه ای آن را محکوم ساخت.

از بهمن ۱۳۴۸، امام خمینی درس ولایت فقیه خود را در نجف آغاز کردند که بعداً به شکل کتابی مدون در ایران و کشورهای اسلامی دیگر انتشار یافت.

گوشه ای از جنایات رژیم سال ۱۳۵۰ شمسی، با اختناق و فشار شدید رژیم شاه همراه بود. دلیل این خشونت نیز دو عامل اساسی بود: یکی رشد جنبش و آشکار شدن مبارزات مسلحانه در میان طلاب، دانشجویان و جوانان مذهبی و غیر مذهبی، و دیگر اوج گیری تلاش های فکری، سیاسی و انقلابی افرادی همچون شهید مطهری.

حادثه ی مهم دیگری که در سال ۱۳۵۰، سبب انحطاط بیشتر رژیم و تعمیق بیشتر مبارزه و مقاومت گردید، برگزاری جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی بود که با هزینه های گزاف و هرزگی هایی که صورت گرفت، خشم عمومی را در تمام سطوح برانگیخت. امام (قدس سره) به شدت این جشن را محکوم کرد.

به طور کلی سال های ۵۰ تا ۵۴ اوج دستگیری، شکنجه، اعدام و سرکوب های رژیم بود. در سال ۱۳۵۳، که یک باره در آمد حاصل از فروش نفت افزون گردید، شاه برنامه ی بلند پروازانه ی رسیدن به «تمدن بزرگ» را اعلام کرد. در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ «حزب رستاخیز» به عنوان تنها حزب فراگیر با تکیه به سه اصل، اعتقاد به قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب سفید، به وسیله ی شاه اعلام شد و امام (قدس سره) عضویت و شرکت در حزب رستاخیز را تحریم کرد.

در پایان سال ۱۳۵۴ مجلسین، بر اساس تصویب نامه ای، تاریخ هجری را به شاهنشاهی تبدیل که از آغاز سال ۱۳۵۵ شمسی، سال ۲۵۳۵، در تمام مکاتبات رسمی و دولتی مورد استفاده قرار گیرد که بیش از پیش بر خشم علما و مبارزان افزود.

در سال ۱۳۵۵، کارتر از حزب دموکرات رییس جمهور امریکا شد. یکی از محورهای تبلیغاتی او در انتخابات، مسأله حقوق بشر در جهان بود. از این رو از دولت های دوست خود از جمله ایران خواست که حقوق بشر را رعایت کنند. شاه ناگزیر «فضای باز سیاسی» را اعلام کرد و این فرصت مناسبی برای گسترش انقلاب در داخل و خارج کشور بود.

نخستین خشم انقلابی در روزهای ۳۱ خرداد و اوایل تیر ۱۳۵۶، پدید آمد. در ۲۹ خرداد دکتر علی شریعتی در لندن به نحو مشکوکی درگذشت. و شایع شد که رژیم او را کشته است.

روز اول آبان ۱۳۵۶، آیت الله حاج سید مصطفی خمینی در نجف توسط عوامل رژیم شاه به شهادت رسید. این خبر امواج تازه ای در حرکت فزاینده مردم ایجاد کرد و به دنبال آن نوار جدید سخنرانی امام (قدس سره) که در روز دهم آبان ماه در نجف ایراد شده بود، به منزله دستورالعملی برای تشکل نیروها در مبارزه با رژیم بود. روز ۱۷ دی ۱۳۵۶، در روزنامه اطلاعات مقاله ی اهانت آمیزی تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم مستعار احمد رشیدی مطلق، علیه امام (قدس سره) درج گردید. شاه که پس از سفر کارتر به ایران و تعریف و ستایش او از شاه، بیش از پیش مغرور شده بود، بر انتشار این مقاله صحنه گذاشت و حتی لحن آن را تندتر کرد.

انتشار این مقاله حرکت جدیدی را در کشور پدید آورد. روز ۱۹ دی، طلاب و عده ای از مردم قم مورد هجوم رژیم قرار گرفتند که طی آن چند تن به شهادت رسیدند. پس از حوادث قم، امام (قدس سره) طی پیامی سلطنت شاه را غاصبانه و جائزانه خواندند و فرمودند (۳): کارتر و دیگر غارتگران مخازن ملت های مظلوم باید بدانند، محمدرضا، خائن و یاغی است و از سلطنت، مخلوع است.

اوج نهضتدر چهلم شهدای قم، از سوی مراجع تقلید عزای عمومی اعلام شد و در اکثر نقاط ایران مراسمی برگزار گردید که از آن میان قیام مردم تبریز در ۲۰ بهمن بود که طی آن عده ای از مردم به شهادت رسیدند. نوروز سال ۱۳۵۷، عزای عمومی اعلام شد و مراسم پانزده خرداد به صورت بستن بازار و ماندن در خانه ها اجرا شد. بر اساس رهنمودهای امام (قدس سره) مراسم ماه رمضان ۱۳۵۷ و مجالس و سخنرانی ها، یکسره سیاسی و انقلابی و ضد رژیم شد.

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، جمشید آموزگار از نخست وزیری استعفا و مهندس جعفر شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد. وی دولت خود را با عنوان «دولت آشتی ملی» به صحنه آورد و خود را مذهبی و مقلد آیت الله شریعتمداری معرفی کرد. او تاریخ شاهنشاهی را لغو و قمارخانه ها را تعطیل کرد، مطبوعات را آزاد اعلام و قول داد عوامل سوء استفاده کننده و فاسد را مجازات، زندانیان را آزاد، مالیات ها را کاهش، و حزب رستاخیز را منحل کند.

ادعاها و برخی اقدامات دولت جدید این بیم را پدید آورد که ممکن است مبارزه به رکود کشیده شود و برخی از مراجع و پیشوایان مبارزه را به تسلیم بکشاند، از این رو امام (قدس سره) با ارسال پیامی به ملت ایران، این خطر را گوشزد کرد. روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷، به مناسبت عید فطر نماز با شکوهی در فیطریه تهران به امامت آیت الله مفتاح برگزار گردید که نمایی از قدرت مردم در مقابل استبداد بود. صبح ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، از طریق رادیو، در تهران و ۱۲ شهر بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام شد. اما مردم بی خبر و بی اعتنا به شرایط جدید، صبح همان روز در میدان ژاله تهران (شهدا) گرد آمدند و با هشدار نظامیان پراکنده نگشتند. تیراندازی آغاز شد، و فاجعه ای بزرگ پدید آمد که به (جمعه سیاه) شهرت یافت. امام (قدس سره) طی اعلامیه ای بر ادامه ی مبارزه و ضرورت مقاومت تأکید کرد.

با آغاز سال تحصیلی ۱۳۵۸-۱۳۵۷ شرکت سازمان یافته دانشجویان و دانش آموزان در مبارزات خیابانی بیشتر و مؤثرتر گردید. رژیم شاه که منشأ این قیام عمومی را در نجف و شخص امام (قدس سره) می دانست، در اندیشه اخراج ایشان از عراق افتاد. رژیم عراق با توصیه حکومت ایران، امام (قدس سره) را دعوت به سکوت و یا خروج از آن کشور کرد که ایشان راه دوم را انتخاب کردند و عازم کویت شدند، اما آن کشور به ایشان اجازه ورود نداد و از این رو، در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۵۷، عازم فرانسه شد و در دهکده ی «نوفل لوشاتو» ساکن گردیدند. این هجرت، علی رغم تصور شاه، روح تازه ای به مبارزه بخشید.

در آبان ماه اعتصابات کارکنان شرکت نفت، مخابرات، بانک ملی، سازمان آب، راه، رادیو و تلویزیون و ... بر دامنه مبارزات افزود. این اعتصاب ها دستگاه اداری کشور را به فروپاشی کشاند. در ۱۴ آبان، ارتشبد غلامرضا ازهاری مأمور تشکیل کابینه شد. شاه طی یک پیام تلویزیونی گفت:

پیام انقلاب ملت ایران را شنیده است و وعده داد که حکومت و دولت نظامی، موقتی است و پس از آرام شدن اوضاع، انتخابات آزاد برگزار، فاسدین مجازات، قانون اساسی اجرا و به طور کلی گذشته جبران خواهد شد. دولت ازهاری در نخستین گام، مطبوعات را تسخیر کرد و به دنبال آن اعتصاب مطبوعات آغاز شد که تا پایان دولت او ادامه یافت. تظاهرات تاسوعا و عاشورای آن سال عملاً به صورت همه پرسی در آمد که مردم شاه و رژیم او را منحل و جمهوری اسلامی را با رهبری امام (قدس سره) خواستار شدند. در پایان راهپیمایی روز عاشورا قطعنامه ای

در ۱۷ ماده خوانده شد که در آن علاوه بر خلع شاه از سلطنت و تأیید رهبری امام (قدس سره) و استقرار حکومت عدل اسلامی، تأمین حقوق بشر، تأمین حقوق سیاسی کلیه ی افراد جامعه، اجرای عدالت اجتماعی و تأمین حقوق کارگران و دهقانان، به عنوان اهداف نهضت اعلام شد. دولت از هاری نیز نه تنها نتوانست جلوی گسترش روز افزون انقلاب را بگیرد بلکه خود نیز به بستر بیماری افتاد. شاه این بار «شاپور بختیار» را که اعضای قدیمی جبهه ی ملی بود به نخست وزیری انتخاب کرد. او با شعار «سوسیال دموکراسی» گام به جلو نهاد و اعلام کرد که شاه چندی به مسافرت خارج از کشور خواهد رفت. ژنرال هایزر فرستاده ی مخصوص امریکا به ایران آمد و تلاش کرد ارتش را به حمایت و اطاعت بختیار وادار کند. تمهید دیگر شاه برای حفظ تاج و تخت خود، تشکیل «شورای سلطنت» بود. در ۲۶ دی، شاه به ناچار از ایران خارج شد. امام (قدس سره) دولت بختیار را غیر قانونی و او را مجرم و خائن دانست. مبارزه ی مردم همچنان ادامه یافت و امام (قدس سره) طی بیانیه ای رهنمودهایی برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ اموال عمومی به ملت ایران دادند و یادآور شدند که به زودی اعضای «شورای انقلاب» را معرفی خواهند کرد. تظاهرات عظیمی در روز اربعین حسینی در تهران و سراسر ایران انجام شد. در تهران قطعنامه ای در ۱۰ ماده خوانده شد که در آن دولت بختیار غیر قانونی اعلام و از امام (قدس سره) تقاضا شده بود که هر چه زودتر شورای انقلاب را معرفی کند. در ۵ بهمن ۱۳۵۷، با تلاش اردشیر زاهدی و کمک دولت و ارتش، عده ای در تهران به عنوان حمایت از قانون اساسی راهپیمایی کردند.

در همان روزها اعلام شد که امام (قدس سره) به زودی به ایران باز می گردد. به دستور بختیار فرودگاه های کشور بسته شد. تظاهرات مردم اوج بیشتری گرفت. سرانجام فرودگاه مهرآباد باز شد و در صبح ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ امام (قدس سره) همراه عده ای که اکثراً تبعیدی سالیان پیش بودند، وارد ایران شد و از فرودگاه به بهشت زهرا رفت و در آن جا طی سخنانی دولت بختیار را غیر قانونی خواند و فرمود به زودی دولت را معرفی خواهد کرد. در روز ۱۹ بهمن، عده ای از نظامیان نیروی هوایی ارتش به محل اقامت امام (قدس سره) رفتند و اطاعت خود را از رهبری انقلاب اعلام کردند. شب ۲۱ بهمن، در نیروی هوایی درگیری مسلحانه بین عده ای از افراد این نیرو و گارد شاهنشاهی پیش آمد که مردم به یاری نیروی هوایی شتافتند و بدین ترتیب درب پادگان ها به روی مردم باز شد و سلاح ها به دست مردم افتاد. سرانجام سران ارتش دست اندرکار کودتا شدند و در روز ۲۱ بهمن، از ساعت چهار بعد از ظهر حکومت نظامی اعلام شد. امام (قدس سره) اعلام کرد که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند. مردم نیز همچنان به یورش خود به مراکز دولتی و نظامی و انتظامی ادامه دادند و تقریباً تمام این مراکز با اندک درگیری و مقاومت، تسخیر شد و به دست مردم افتاد. در پایان روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، رژیم ۲۵۰۰ ساله پادشاهی و سلطنت ۵۰ ساله پهلوی منقرض گشت و حکومت «جمهوری اسلامی» تشکیل شد. سرانجام در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، طی همه پرسی با ۹۸/۲ درصد از آرای مردم، جمهوری اسلامی ایران رسماً اعلام و مستقر گردید.

پی نوشتها:

۱- هر یک از حواث و جریان های انقلاب اسلامی با توجه به تاریخ وقوع آن ها، به طور مبسوط در این کتاب ذکر شده است و در این جا فقط اشاره به سیر حوادث منجر به انقلاب منظور است.

۲- صحیفه نور جلد ۱، ص ۵۷-۵۴، ۱۳/۳/۱۳۴۲

۳- صحیفه نور جلد ۲، ص ۱۴-۱۱، ۱۱/۲/۱۳۵۶

مقدمه

چه باید کرد؟

شگفتا!

به راستی چه شد؟

دو نوع حکومت

اصل مطلب

عامل اصلی ناآگاهی انسان

تحلیل آسان

انقلاب تکاملی

تنها تصور

نشستن روی قالیچه

عنوان مقاله: تحلیل آسان

نام نویسنده: سید مرتضی آوینی

منبع: سوره، دوره سوم، شماره ۶، شهریور ۱۳۷۰

مقدمه

درست صد و بیست و پنج سال پیش، یعنی در سال یک هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری قمری، مستشارالدوله، یکی از اشراف زادگان فرنگ زده ایرانی، در پاریس رساله ای نوشت با عنوان « یک کلمه » که از نقل حتی بعضی از جملات آن می توان واقعبینی راکشف کرد که بعد از یک صد و بیست و پنج سال و وقوع انقلابی دینی در ایران و بر پایی نظامی بی سابقه با عنوان جمهوری اسلامی، که اسلامیت آن اصالتاً در اصل ولایت فقیه معنا پیدا می کند، هنوز هم غرب باوران و فرنگ زدگان این مرز و بوم آن را در نیافته اند. بگذارید نخست جملاتی را از آقای مستشارالدوله نقل کنم و بعد باقی قضایا را، او می نویسد:

چندی اوقات را به تحقیق اصول قوانین فرانسه صرف کردم و دیدم آن کودها در نزد اهالی فرانسه کتاب شرعی محسوب می شود... بگذارید صراحتاً بگویم که بنده، به تحقیق، ایمان دارم که غرب باوران این مرز و بوم نه تنها هنوز هم قدمی فراتر از آقای مستشارالدوله برنداشته اند، بلکه بعد از یک صد و بیست و پنج سال، واقعیت این تقابلی را که مشارالیه بین « اصول قوانین فرانسه » و « کتاب شرع » تشخیص داده بود نیز نفهمیده اند و هنوز مثل پطر کبیر تصور می کنند با تراشیدن اجباری ریش های مسلمانان می توان « دروازه تمدن بزرگ غرب » را بر جامعه گشود.

چه باید کرد؟

چه باید کرد؟ به راستی ما فرزندان انقلاب اسلامی و طلایه داران تمدن دینی فردای جهان با این جماعت پطرهای نه چندان کبیر که اصلاً مبنای تفکر ولایی ما را نمی فهمند و همه چیز را مثل کامپیوتر های لاشعور فقط همان طور می شنوند که برایشان برنامه ریزی شده است، چه کنیم؟ می گوییم « درد دین »، می گویند « دموکراسی »؛ می گوییم « ولایت »، می گویند « واپس گرایی »؛ می گوییم « فقاقت »، می گویند « مدیران و کارشناسان و فراغت آفرینان »... و می گوییم:

آخر آقایان محترم! این ما هستیم که زیر علم آن سید بزرگ - روح الله موسوی - قیام کرده ایم، که عمامه ای سیاه داشت و عبا و قبا و لباده می پوشید و جز در یک مدت کوتاه، هنگام تبعید در ترکیه، لباس پیامبر را از تن بیرون نیاورد... و نعلین می پوشید و از هر ده کلمه ای که می

گفت، هر ده کلمه اش درباره دین بود و احکام دین و ولایت و فقاقت و تقوا و تزکیه... و حتی برای یک بار هم نشد که دین را به صورتی متجددانه تحلیل و تفسیر کند و هر آنچه را که می خواست به ما بیاموزد با رجوع به امثال و حکمی بیان می کرد که از احادیث و روایات و تفسیر قرآن و زندگی انبیا و قیام امام حسین (ع) گرفته بود و حتی برای یک بار « آزادی » را جز در تلازم با استقلال و جمهوری اسلامی معنا نکرد و از استقلال همواره معنای عدم تعبد غیر خدا را مراد می کرد - که در تفسیر لاله الاالله وجود دارد - و از جمهوری اسلامی نیز حکومتی ولایی را در نظر داشت که قانون اساسی آن نه از قوانین فرانسه که از قرآن و سنت گرفته شده و نهادهای آن، بلا استثنا، چون اقماری که بر گرد شمس ولایت فقیه نظام یافته اند، زمینه را فقط و فقط برای حکومت شرع فراهم می آورند و شرع را نیز درست همان طور معنا می کرد که فقهای سلف کرده بودند و علی الرسم القدیم باز هم حوزه های علمیه را به فقه جواهری دعوت می کرد... و قس علی هذا.

... اما باز هم این جماعت همان حرف های خودشان را بلغور می کنند و می خواهند با همان توضیحات سفیهانه ای که مستشارالدوله ها و آخوندزاده ها و تقی زاده ها درباره تمدن غرب و دستاوردهای آن - که دموکراسی است و آزادی مطلق نهادی شده - بیان می کردند، ما را متوجه ضرورت لیبرالیسم بگردانند و حتی گاه تا آنجا پیش روند که بخواهند از آن سید علمدار نیز چهره ای ترسیم کنند که بیش تر به آرزوهای خودشان شبیه است تا واقعیت. به راستی ما با این تقی زاده های جدید که، خدا را شکر، ظاهر و باطنشان یکی است و کراوات بر گردنشان همان معنایی را دارد که باید داشته باشد و تفسیرهایشان درباره کلاه پهلوی و کت و شلوار و پاپیون و پوشش از زمان رضا قلدر تا به حال تغییری نکرده است چه کنیم؟ کسی به ما بگوید که چگونه حرف هایمان را به این جماعت حالی کنیم.

می گویند پطر کبیر وقتی که در هلند تحصیل می کرد، در جواب به این دغدغه همیشگی خویش که چرا ملت روسیه مثل هلندی ها به ترقی و پیشرفت نرسیده اند، ناگهان در طی یک مکاشفه کاملاً علیمانه دریافت که هر چه هست در این نکته مستقر است که مردم هلند هر روز صبح ریش هایشان را با تیغ می تراشند... و بعد چون به روسیه بازگشت نهضتی عظیم علیه ریش به راه انداخت و دستور داد که همه ریشوهای خائن را دستگیر کنند و ریش هایشان را در ملأعام بتراشند تا مملکت پیشرفت کند و همچون هلند به ترقیات عالی دست یابد. و عجیب است که بعد از نزدیک به یک قرن، هنوز که هنوز است، تفسیرهای غرب باوران و فرنگ زدگان این مرز و بوم از حد پطر کبیر فراتر نرفته است و اینان حتی برای یک لحظه به این پرسش دچار نیامده اند که چرا وضع ایران در میان تمام کشورهای این سوی جهان کاملاً استثنایی است و چرا نسخه های پزشکان میسیونر در سراسر کشورهای این سوی جهان برای ملت ها پیچیده اند، ملت ایران را شفا نداده است... و چرا رابطه روشنفکران در این مرز و بوم با مردم، عقیم و منقطع است... و چرا در تمام طول این یک صد سال و یا بیشتر، هر بار که شورش و قیام و انقلابی بر پا شده است، مردم به شیوه ای عمل کرده اند که هرگز نتایج معمول تاریخ معاصر را در پی نداشته است.

شگفتا!

و شگفتا! در جواب به این سؤال آخری، یکی از این جماعت که علی القاعده باید جهان دیده تر از سایرین باشد، با غیظ و نفرت و اخم و تخم به این نتیجه می رسد که « این ملت حافظه تاریخی ندارند»، و جماعتی دیگر که خود را « نسل سوم » می خوانند و حداقل یک نسل از آن دیگری جوان تر هستند، باز هم به نتیجه ای مشابه او دست می یابند که:

این مردم در تمام طول تاریخ این یک صد ساله اشتباه کرده اند و به همین دلیل هیچ یک از این قیام ها و انقلاب هایی که در این مملکت روی داده به این نتیجه مطلوب دست نیافته است.

و جماعتی دیگر از این آقایان و خانم های محترم نتیجه می گیرند که:

انقلاب بیست و دوم بهمن فقط در صورتی به اهداف خویش دست خواهد یافت که واپس گرایی روحانیون مهار شود و ضوابط تمدن مردم گرا (دموکراتیک) برقرار گردد و آزادی مطلق، تضمینی نهادی پیدا کند.

... و این جماعت آخر را باید انصافاً بیش تر شبیه به میرزا ملکم خان دانست، تا پطر کبیر و مستشارالدوله و تقی زاده... یعنی کمی باهوش تر زیرک تر، که لااقل وقتی می خواهند ما ملت عقب مانده دیندار واپس گرا را به صراط مستقیم اومانیسیم هدایت کنند، نه مثل پطر کبیر به فکر تراشیدن اجباری ریش هایمان می افتند و نه مثل کسروی، قرآن و مفاتیح و نهج البلاغه را آتش می زنند و نه مثل رضا شاه سعی می کنند که به تن مردم به زور کلاه پهلوی و لباس اروپایی بیوشانند و تکیه ها و حسینیه ها را تعطیل کنند و چادر از سر زنان برگیرند - که البته ته دل هایشان برای این دو کار گنج می رود، منتها به روی مبارک خودشان نمی آورند - و نه... بلکه می کوشند ما را شیر فهم کنند که « اسلام یعنی آدمیت (اومانیسیم) و شرع یعنی قوانین ما خود از فرنگی ها »، چرا دست کم دریافته اند در این کشور خیلی ها دلشان می خواست کشور گل و بلبل و مینیاتور باشد، هر که با ولایت و عزاداری محرم و حجاب زنان و روحانیون در بیفتد بدون شک بر می افتد. و خوب! حالا که چنین است و این ملت نا آگاه در آستانه قرن بیست و یکم و در عین استفاده از محصولات و مظاهر تمدن جدید، طوری به دین چسبیده است که انگار الان سال هشتم هجرت است، باید این ها را به وسیله معیارها و ارزش های خودشان فریفت، نه با تحلیل هایی که از همان آغاز بر

اعتبارات عقلی و منطقی تمدن جدید بنا شده است. ولی با این حال، همان طور که میرزا ملکم خان هم بالأخره بند را آب داد، این جماعت نیز پیش از آن که بتوانند دام را بگسترانند لو می روند، چرا که اصلاً با مبانی فکری و اعتقادی و سوابق تاریخی این مردم آشنا نیستند و تا دهان باز می کنند باطن خود را بروز می دهند... و نه عجب! که حتی فردی چون هانری کربن نیز، با آن همه پژوهش های مفصل و دامنه دار در فرهنگ شیعه، باز هم آن جا که به اَسّ الاساس معتقدات ما، یعنی ولایت و مهدویت، می رسد در می ماند و حتی در پیش پای طلبه های جوانی که هنوز سیوطی را هم تمام نکرده اند و برای تبلیغ به روستاها می روند لنگ می اندازد.

چاره ای نیست! این جا همان « پل معروف » است که در امثال کهن ما آمده است و آن همه دقیق که حتی یک نفر نیز نمی تواند خود را جا بزند و بگذرد. و اما این جماعت تصور می کنند که رابطه مردم با دین و ولایت و فقاقت مثل ریش است که با یک تیغ « ناست » یا یک ریش تراش « فیلیپس » هم می توان آن را تراشید و از خود نمی پرسند که به راستی چه شد که درست در زمانی که غرب ایران را جزیره ثبات می پنداشت، ملتی که هم عاقبت وقایح دوران مشروطیت را دیده بودند و هم واقعه پانزده خرداد را، باز هم در تبعیت از یک روحانی که اصلاً از پا گذاشتن بشر روی سطح کره ماه شگفت زده نشده بود و به شریعت تکنولوژی ایمان نیاورده بود، به خیابان ها ریختند، از هفده شهر یورها گذشتند تا انقلاب را به ثمر رساندند و بعد هم، همه با هم به جمهوری اسلامی رأی دادند که حکومتی ناشناخته، تجربه نشده و بدون هیچ سابقه تاریخی در جهان معاصر بود.

به راستی چه شد؟

به راستی چه شد؟ و چرا این واقعه در ایران اتفاق افتاد نه در ترکیه و روسیه و عراق و حجاز و مصر و سوریه و نه حتی در پاکستان؟ چرا این انقلاب نه در اهداف و نه در شیوه عمل رجوع به انقلاب فرانسه نداشت؟ و چرا دستاوردهای سیاسی آن، خلاف همه انقلاب های دیگری که در جهان معاصر روی داده است، نهادهای شناخته شده دموکراتیک و یا حکومت های تجربه شده ای که مبنایی اومانستی دارند نبود؟ چرا رهبر این انقلاب مردم را به شیوه انبیای کهن راه می برد و چرا با آنان از اصولی سخن می گفت که بنیادهایی هزار و چهارصد ساله داشت؟ در مقاله ای که یکی از این جماعت در مجله « آدبانه » - شماره ۵۹ - نوشته است، تحلیلی بسیار شگفت آور از تاریخ معاصر ایران ارائه شده - به قصد مصادره به مطلوب وزیر ارشاد و اغتنام فرصت در گیر و دار مباحثات فرهنگی اخیر در میان جناح های مسلمان و معتقد به نظام اسلامی - که می تواند پرده از عمق وجود این جماعت بردارد؛ و البته چیزی خلاف قاعده در این جا رخ نداده است، که غرب باوران این مرز و بوم، از همان دوران مستشارالدوله تا کنون، آدم هایی سطحی، بدون تحقیق و غافل از فرهنگ، تاریخ و مردم خویش بوده اند. این ها بیش ترین دشمنی را با ناصرالدین شاه می ورزند، اما اگر درست دقت کنی واکنش خودشان در برابر غرب، از این وجه که گفتم، بسیار ابلهانه تر از اوست. و اگر سفره دلشان را برایت بگشایند، می بینی که اما رضا قلدر را از ته دل دوست می دارند و بسیار تأسف می خورند که چرا او نتوانست هم پای کمال آتاتورک از عهده وظیفه تاریخی خویش برآید!

نویسنده مقاله مزبور در طول این تحلیل تلاش کرده است که از موضعی ضاهراً طرفدار انقلاب اسلامی و نگران دستاوردهای آن، پیروزی کامل انقلاب را موکول به « برقراری نهادهای دموکراتیک و تأمین آزادی برای همه » بگرداند و برای وصول به این نتیجه، از همان آغاز، بنیان بحث را به گونه ای اختیار کرده که تو گویی غایت انقلاب از همان آغاز چیزی جز « برقراری ضوابط مردم گرا و تأمین آزادی مطلق از طریق نهادهای حکومتی » نبوده و آنچه حصول این نتایج را به تعویق انداخته، تحمیل یک جنگ هشت ساله است که اکنون فیصله یافته... و خوب! حالا: ... اهل تفکر و قلم حق دارند حواله ای را که انقلاب به دست آن ها داده - و در سال های جنگ بابت دریافت آن اصراری نکردند - اینک وصول کنند...

و لابد ما هم که سخت درگیر جنگ و جانبازی بودیم باید نسبت به این آقایان و خانم های محترم شکر گزار باشیم که بر ما منت نهادند و حواله خود را وصول نکردند(!) و اگر نه، ما به راستی چه می کردیم؟ و راستش اگر ما هم بخواهیم به شیوه همین نویسنده « فضای خالی میان سطور » را بخوانیم، باید بگوییم: این آقایان از ترس خودشان بود که در زمان جنگ، طلب وصول حواله آزادی را نکردند، چرا که امکان داشت وقتی رزم آوران اسلام خود را با دو دشمن رو به رو ببینند، در همان حال، محضاً لله یک آرپی جی جانانه هم به سمت مجله « آدبانه » شلیک کنند و آن وقت « خر بیار و باقلا بار کن! »

دو نوع حکومت

نویسنده مزبور حکومت ها را به دو نوع « حکومت آسان » و « حکومت مستقر » تقسیم می کند، با این پیام مطلوب که « حکومت آسان حکومتی بی آینده است » و این نتیجه اخلاقی که اگر سردمداران حکومت فعلی می خواهند قدرت را نگاه دارند، باید گوش به نصایح نویسنده مقاله کذایی بسپارند. با صرف نظر از مندرجات مقاله مذکور که درباره آن به حد کفایت سخن خواهیم گفت، ساختار محوری مقاله آن همه بدوی و شعار زده و سطحی است که آدم در می ماند که واقعاً نگارنده مخاطبان خویش را همین مقدار هالو می پندارند و یا این شیوه

را همچون نقابی برای مقاصد دیگر اختیار کرده است. طرح کلی مقاله از لحاظ ساختار چیزی شبیه به ترساندن بچه ها از لولوست که در این تمثیل، بچه ها سردمداران حکومت، یعنی روحانیون و تکنوکرات های مذهبی هستند و «لولو» هم «از دست دادن قدرت» است، و علی الظاهر مقصد نگارنده از این لولوپراکنی (!) آن است که بعضی از مسئولین فرهنگی کشور از ترس لولو به بغل شخص ایشان پناه بیاورند که پناهگاه بسیار مطمئنی است، به همین سادگی! بسیار شگفت آور است که نویسنده مقاله با همین شیوه «بچه گول زنک» می خواهد از آب گل آلوده ای که به زعم او با درگیری های دو جناح مصدر حکومت ایجاد شده ماهی بگیرد علی الخصوص وزیر ارشاد (آقای خاتمی)، ایشان را به اصطلاح «شیر کند» و به جان آن طرفی ها که به زعم ایشان طرفدارن حکومت آسان هستند، بیندازد. می نویسد:

در خالی بین سطور نامه وزیر ارشاد نکته ای وجود داشت. گفته می شد: ما استدلال داریم، حق با ماست. از هیچ سخن مخالف با خود نمی هراسیم. واپس گرا نیستیم و در نهایت آزادی را برای همه می خواهیم. این پیام اصلی است.

... و حالا اگر خدا به ما هم قدرت خواندن فضای خالی بین سطور مقالات را عنایت می کرد، لابد ما هم می توانستیم ترفند بسیار پیچیده نگارنده را کشف کنیم و حتی حدس بزیم که ایشان در مقالات آینده خویش هم چه چیزها خواهند نوشت.

اصل مطلب

برسیم به اصل مطلب: تحلیل نگارنده مقاله از تاریخ معاصر جهان سوم، به دلیل آن که پیشاپیش پیام مشخصی بر آن تحمیل شده، صورتی یافته است که خواننده از همان آغاز می تواند پایان کار را حدس بزند. فرض اولیه ایشان در این تحلیل آن است که «همه تحولاتی که در تاریخ معاصر ایران پدید آمده - جز انقلاب بهمن ۵۷ - به دلیل نا آگاهی مردم به نتیجه مطلوب که نهادی شدن آزادی باشد نرسیده است.» درست به این پاراگراف از مقاله توجه کنید:

در فرصت های دور کمبود آگاهی های عمومی مانع از آن شد که آزادی نهادی و پایگیر شود. امسال درست ۱۰۰ سال از نخستین باری که این فرصت ایجاد شد می گذرد. در آن زمان میرزا رضا کرمانی، ناصرالدین شاه، آخرین مجسمه استبداد سنتی را به خاک انداخت. فرصتی بود تا ملت به پا خیزند، اما نا آگاهی عمومی چندان بود که اتابک با تکان دادن دست های مرده و یخ کرده شاه مانع پخش اطلاعات شد و مجال یافت تا سر فرصت نظام استبدادی را محکم کند. در مشروطیت، تحول و حرکت طبیعی بود ولی طلب «عدالتخانه و مشروطیت» را پشت در اطاق کنسول انگلیسی، منشی سفارت در دهان حاج محمد تقی بنکدار (سفارتی) و حاج امین الضرب گذاشت، پس محمد علی شاه توانست با کمک قدرت خارجی آن را محو کند. استبداد صغیر را اگر واقع بین باشیم مقاومت ستارخان و باقرخان و آگاهی عمومی پایان ندارد، دست دیگری در کار بود. با این همه فرصت کسب آزادی به وجود آمد اما به دلیل نبود آگاهی در ملت از بین رفت. چنان شد که کودتای سوم اسفند (۱۲۹۹) حرکت افسران ملی و ناسیونالیست جلوه کرد و بعدها به دیکتاتوری انجامید. بعد از سقوط رضا شاه بود که در روند بی خبری و بی اطلاعی ملت از آزادی تغییری رخ داد. در آن زمان یک سالی بود که ایرانیان صاحب رادیو شده بودند و از طریق گیرنده های رادیویی با خش خش بسیار صدای رادیو آلمان و انگلیس را می شنیدند، به همین جهت آزادی به دست آمده را به هر شکل نگه داشتند و از دل آن صاحب احزاب و نهادهای آزادی شدند و دوازده سال وقت گرفت تا سرانجام ایدن و چرچیل، آیزنهاور را از آن بر حذر داشتند که شیر خفته بیدار شود و این آگاهی به سراسر منطقه سرایت کند...

به راستی چگونه می توان همه تحولاتی را که در یک قرن و نیم از تاریخ ایران روی داده است در تحلیلی این چنین گنجانند؟ از یک سو، به زعم نویسنده، معیار آگاهی یا نا آگاهی مردم در طول این سال ها میزان آزادی خواهی و درک آنها از آزادی بوده است و از سوی دیگر، نگارنده هدف همه حرکات و تحولات مردمی را در این سال ها کسب آزادی قلمداد می کند، و بعد هم میزان توفیق یا عدم آن را باز در همین جا می جوید: «رسیدن به آزادی و نهادی شدن آن.»

این کدام آزادی است؟ همان آزادی است که در کنار استقلال و جمهوری اسلامی معنا پیدا می کند و یا آن آزادی است که معنایی معادل Liberty دارد؟ این دومی، مقصد و مقصود همه جنبش هایی است که از انقلاب فرانسه الگو گرفته اند و مفهوم آن را بدون رجوع به سابقه تاریخی این کلمه در غرب نمی توان دریافت. مفهوم این آزادی، همان طور که نویسنده مقاله مزبور نیز تلویحاً بیان داشته است، در نفی و انکار همه قیودی که انسان تعریف شده در مکتب اومانیزم را از خود بیگانه می کند. در این معنا هیچ چیز، جز نیازهای انسان که عین ذات اوست، حقیقی نیست و هر قید و بندی که سد راه وصول به مطلوب این نیازها شود مستحق انکار است، چرا که انسان را از خود بیگانه می کند: سنت، عرف، اخلاق، دین، دولت، و چه بسا تمدن و میثاق اجتماعی، در نزد فروید و فرویدیست ها. و اما در عین حال، از آن جا که انسان ناچار است که به زندگی اجتماعی تن بسپارد و حیات اجتماعی نیز محتاج قانون است، در فلسفه حقوق سیاسی و اجتماعی دنیای معاصر، بهترین قانون قانونی است که کم تر آزادی انسان را محدود کند. در نزد ما حقیقت مسئله این است که در غرب ذات انسان عین ولنگاری انگاشته شده و تنها چیزی که اجازه دارد این رهایی بلاشرط از همه قیود را محدود کند آن است که همه حق دارند مطلقاً آزاد باشند. و چون

این حکم امکان تحقق ندارد، پس انسان ناگزیر است قید حیات اجتماعی و محدودیت های آن را بپذیرد، در عین آن که جامعه باید به صورتی نظام یابد که فقط در حد ضرورت، ولنگاری انسان ها را محدود کند.

و اما آن آزادی که در کنار استقلال و جمهوری اسلامی معنا می گیرد و مردم ایران برای آن فریاد کردند هرگز معادل liberty نیست. این آزادی به طور کامل در نسبت با دین معنا پیدا می کند و مفهوم آن نفی بندگی غیر خداست که در مراتب بعد و در حیثیت فردی به «کمال انقطاع» می رسد - که از ما نحن فیه خارج است. نگارنده مقاله اصلی ترین و بزرگ ترین دستاورد انقلاب را آزادی قلمداد می کند و از همان آغاز، مبنا و مدخل بحث خویش را به گونه ای انتخاب کرده است که وانمود شود مردم اصالتاً برای آزادی قیام کرده اند، و آن هم نه آن آزادی که معادل خُریت است و در این کلام نهج البلاغه تفسیر شده: لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ و قد جعلَكَ اللهُ حُرّاً، بلکه آن آزادی که معادل liberty است و بندگی خدا را نیز از خود بیگانگی انسان می داند.

من از مخاطبان خویش می پرسم که به راستی مردم ما برای آزادی قیام کردند یا برای اسلام. هنوز سیزده سال بیشتر از انقلاب اسلامی نگذشته است و امکان تحریف تاریخی آن وجود ندارد؛ آنچه که انقلاب بهمن را ایجاد کرد و به ثمر رساند، گذشته از پیشینه تاریخی آن، این آگاهی و تجربه تاریخی بود که تنها اسلام است که می تواند استقلال و آزادی ما را تأمین کند و مظهریت کامل اسلام را نیز در شخص امام خمینی (س) می دیدند. گویا نگارنده مقاله فراموش کرده است که شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» را مردم به آن دلیل ساختند که عدم وابستگی قیام خویش را به هر حزب و دسته و سازمانی برسانند و ماهیت کاملاً مردمی و خود جوش انقلاب را که فقط از طریق روحانیون و مساجد سازمان یافته بود بیان کنند. مردم اسلام را می خواستند و حتی برای تفسیر معنای اسلام و چگونگی تحقق آن در یک قالب حکومتی نیز چشم به دهان حضرت امام داشتند؛ و اگر نه، کدام آزادی؟

عامل اصلی ناآگاهی انسان

نگارنده مقاله مزبور انقلاب بهمن ۵۷ را این گونه تحلیل می کند:

انفجار اطلاعات و آگاهی عمومی وقتی در هم ضرب شد، تمام طرفنها را بی اثر کرد و انقلاب، سرود آزادی بر لب پیروز شد و بر هر چه نام آزادی نهاد. زمستان را هم «بهار آزادی» نامید... و اگر گفت و شنود پیرامون آزادی، پس از پیروزی انقلاب دوباره ده سالی عقب افتاد، دلایلی دارد که اهم آن ها وقوع جنگ است. تهدید خارجی، معمولاً وقفه ای این گونه ایجاد می کند. وگرنه در تمام این مدت بحث درباره آزادی به عنوان اصلی ترین دستاورد انقلاب از اهمیت نیفتاد.

این کدام انفجار اطلاعات است که به آگاهی عمومی می انجامد؟ انفجار اطلاعات که در جهان امروز خودش عامل اصلی نا آگاهی انسان هاست چگونه می توانست ما را به آگاهی عمومی برساند؟ تحلیل ها، تعبیر، اعتبارات منطقی... همه چیز حکایت از غرب زدگی و غرب باوری دارد. آگاهی عمومی مردم ما در انقلاب، همان خود آگاهی تاریخی است که بعد از یک قرن و نیم تجربه مبارزه با غرب، در دین اسلام و شخص امام خمینی (س) مظهریت یافته بود نه چیز دیگر، و این آگاهی عمومی هرگز با انفجار اطلاعات ایجاد نمی شود. این امر مزخرفات چیست؟ و آن کدام آزادی است که گفت و شنود درباره آن را جنگ تحمیلی به تعطیلی کشاند؟ بحث درباره جنگ را به انتهای مقاله وامی گذارم و فقط یک کلمه می گویم و درمی گذرم: جنگ هشت ساله اگر چه تحمیلی بود، اما باعث شد تا حقیقت قدسی انقلاب ظاهر شود و به همین علت بود اگر جنگ، که در همه جا جز ویرانگری و براندازی کاری نمی کند، در اینجا به تحکیم مبانی انقلاب و تثبیت ارکان نظام اسلامی انجامید. اگر این آزادی بزرگ ترین دستاورد انقلاب بود، چگونه است که با آغاز جنگ به تعطیلی کشید؟ گویا نگارنده مقاله مزبور باز هم فضای خالی میان شعارهای مردم (!) را خوانده است که چنین حکم می کند، اگر نه، ما که در هیچ یک از شعارها نشانه ای بر آن که مردم آزادی مطلق را خواسته باشند نیافتیم؛ و اگر زمستان را نیز بهار آزادی نامیدند مفهوم این آزادی به طور خاص در نسبت با شعارهای دیگر معنا می گیرد و به طور اخص در ارتباط با سرنگونی رژیم شاهنشاهی و رفع استبداد، و اما نه آن استبداد که در مقابل مفهوم دموکراسی است.

تحلیل آسان

آتمسفر رسانه ای غرب چنان مفاهیم کلمات را دیگرگون ساخته است که هر بار پیش از هر چیز باید درباره کلمات و مفاهیم آن سخن گفت. یکی از معادلات مفهومی و ارزشی که القائات رسانه ای غرب ایجاد کرده این است: نفی استبداد مساوی است با دموکراسی. این آتمسفر آن چنان غلبه ای بر اذهان دارد که در این جا همه می پندارند هر حکومتی که مورد تأیید مردم باشد دموکراتیک است، و بنابراین، بسیاری از دوستان را سعی بر این است که بگویند ولایت فقیه یک حکومت دموکراتیک است، و خوب! اگر معنای دموکراتیک خیلی ساده، «مردمی» بگیریم، این معادله درست از آب در می آید. بحث درباره دموکراسی نیست، اما از آن جا که این آقایان و خانم های محترم فرنگ زده غرب باور، همیشه پشت این اختلافات در معنا پنهان می شوند، قصد من آن بود که نقاب از چهره این کلمه «آزادی» که نگارنده مقاله «حکومت آسان» گفته است بردارم، تا روشن شود که برای نظام اسلامی اعطای آزادی مطلق که لیبرالیست ها می خواهند مساوی با نفی خویشتن

است، چرا که اصلاً از لوازم این آزادی «انکار دین» است. برای یک حکومت دینی، آزادی معنایی متناسب با ماهیت خودش دارد و اصلاً خنده آور است اگر ما بخواهیم حکومت ما «اسلامی» باشد اما در عین حال آزادی را آن سان تفسیر کند که در جهان غرب معمول است. آن آزادی مساوی است با بندگی نفس اماره... و اصلاً اطلاق لفظ آزادی بر آن اشتباه است. انسانی که وجودش منتهی به نیازهای طبیعت اوست، برده خور و خواب و خشم و شهوت است و خود نمی داند؛ صورتی انسانی دارد و سیرتی حیوانی؛ ظاهری آزاد دارد اما در باطن اسیر و بنده ای بیش نیست، و آن هم اسارتی که بدترین اسارت هاست.

نگارنده در تمام مقاله سعی کرده است که از بحث درباره رابطه دین با وقایع تاریخ معاصر و معادلات مفهومی و اعتبارات ارزشی که در مقاله اش وجود دارد پرهیز کند و بنابراین، در هیچ کجا به وقایعی که صراحتاً به تحرک دینی مردم اشاره دارد نپرداخته است؛ و فی المثل، اگر در همان جا که به قتل ناصرالدین شاه می پردازد با این سؤال مواجهه شود که میرزا رضای کرمانی را چه انگیزه ای به قتل شاه کشاند، بنیان تحلیل هایش در هم می ریزد و ناچار می شود که در رابطه بین دین و حکومت آسان و یامستقر بیندیشد و سخن بگوید... و او همواره از این مواجهه پرهیز دارد. او در پی «تحلیل آسان» است که چیزی است از قبیل «آشپزی آسان» و یا «راحت الحلقوم» و یا «اول ساندویچ، بعد سینما»، غافل از آن که اصلاً وقایع تاریخ را نمی توان این گونه تحلیل کرد. تأمل در شخصیت پیچیده سید جمال الدین اسدآبادی و تأثیرات او بر تاریخ و مردمانی که در ایران و افغانستان و عثمانی و مصر... معاصر او بوده اند - و از جمله بر میرزا رضای کرمانی که ناصرالدین شاه را کشت - به روشنی نشان می دهد که بزرگ ترین مسئله ما در طول یک قرن و نیم، نسبت دین با تمدن غرب و جست و جوی آن هویت تاریخی است که باید با رجوع به آن خود را از استحاله در تاریخ غرب حفظ می کردیم، و این درست همان چیزی است که نگارنده مقاله مزبور در تحلیل آسان خویش از آن گریخته است. در اشاره به دوران مشروطیت نیز سعی می کند وقایعی را عنوان کند که به طرح تقابل مشروطیت و مشروعبیت نمی انجامد، چرا که بعد در برابر این واقعیت که مردم ایران را دین و رابطه ولایی آنها با مراجع دینی شان به تحرک می کشانده است، مشتت باز می شد و تحلیل آسان در مخاطره می افتاد.

انقلاب تکاملی

مروری، حتی گذرا، بر تاریخ معاصر ایران نشان می دهد که انقلاب اسلامی - که نگارنده مقاله برای گریز از تبعات این صفت «اسلامی»، آن را «انقلاب بهمن ۵۷» می خواند - نتیجه نهایی مجموعه ای متکامل از انقلاب ها و قیام ها و تحولاتی است که در معارضه با استعمار نو و بسط سلطه تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غرب ایجاد شده است. بررسی تحولات تاریخی نشان می دهد که انقلاب اسلامی یک انقلاب تکاملی است که در یک سیر تاریخی چند صد ساله، متکی بر تجربیات تاریخی مکرر و با استفاده درست از نتایج این تجربیات روی داده است؛ با صرف نظر از آن که اگر به طور جدی تر بخواهیم در جست و جوی ریشه های انقلاب اسلامی به تاریخ ایران رجوع کنیم، بدون تردید و ناگزیر اذعان خواهیم کرد که اگر هر یک از تحولات تاریخی این هزار و چهار صد سال، و حتی پیش از آن را از مجموعه تاریخ حذف کنیم، انقلاب بیست و دوم بهمن رخ نمی داده است؛ اگر چه در این میان شکی نیست که رابطه و تأثیر بعضی از این وقایع و عوامل بر انقلاب اسلامی مستقیم، عمیق تر و واضح تر است.

واقعۀ تاریخی قارچ نیست که یک شبه و بدون ریشه سر از خاک دربیآورد؛ و بنابراین، اسلامی بودن را باید از یک سو لازمه ذاتی انقلاب دانست و از سوی دیگر، علت تامه آن. با عنایت به همین سابقه و هویت تاریخی مردم ایران، بدون کوچک ترین تردید باید در برابر این واقعیت تسلیم شد که با هیچ قدرتی امکان نداشت که کسی و یا حزبی بتواند این مردم را برای دموکراسی و آزادی به خیابان ها بکشاند و جلوی تانک و گلوله ببرد، و اگر آگاهی و عدم آگاهی مردم را بخواهیم آن سان تفسیر کنیم که در تحلیل آسان این آقای محترم آمده است، باید اعتراف کرد که هنوز هم مردم آن آگاهی لازم را پیدا نکرده اند که برای آزادی قیام کنند و حتی آمدن ماهواره هم این آگاهی را در مردم ایجاد نخواهد کرد.

گویا این آقا نمی داند و ندیده است که در طول همین جنگ هشت ساله چگونه جوانانی که طبع و طبیعت جوانی می بایست آنان را به سوی تلذذ و تمتع از مواهب زندگی بکشاند، با یک سخن آن خلف صالح انبیا و ائمه (ع) از همه چیز می گذشتند و با فریاد الله اکبر، هزار هزار، پای در میدان هایی می گذاشتند که در آنها حتی یک احتمال برای زنده ماندن وجود نداشت... و به قلب دشمن می زدند. و تو را به خدا، اگر کسی حوصله دارد، داستان نگهداری جزیره مجنون را برای این آقای آسان پرست تعریف کند تا بفهمد که چگونه می شود تا آن جا در برابر فرمان ولی امر عادل و صالح تسلیم بود که روزهای متمادی در محیط کوچکی از آسمانش باران خمپاره های شصت و هشتاد و صد و بیست، و انواع توپ های روسی و فرانسوی... و بمب های ناپالم می بارد، ماند و تسلیم دشمن نشد؛ و این همه را فقط برای رضای خدا انجام داد، نه آزادی و دموکراسی. آنچه که مردم را در روز بیست و یکم بهمن ۵۷، ساعت چهار و نیم، در خیابان ها نگاه داشت نیز عشق به آزادی و دموکراسی نبود؛ عشق به خدا بود و رهبری که مظهر کامل اسما و صفات خدا بود.

...و گفتم که هنوز سیزده سال بیشتر از پیروزی انقلاب نگذشته است و همه به یاد دارند که مردم هرگز چیزی جز آنچه امام می خواست، نمی خواستند و مثلاً چنانچه حضرت او در برابر عنوان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» که از جانب عده ای پیشنهاد شده بود تسلیم می شد، مردم باز هم بدون آن که خلجانی در دلشان راه یابد و یا خم به ابرو بیاورند به او تاسی می کردند و انقلاب در مسیر دیگری می افتاد. و اما این خود او بود که مؤکداً بر این عنوان «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیش تر و نه یک کلمه کم تر» پای فشرده، و چنانچه اگر مطلوب مردم در انقلاب، آزادی بود، در هنگام رأی گیری برای تعیین حکومت، دیگر پرسش نمی توانست «جمهوری اسلامی، آری یا نه؟» باشد، بلکه پرسش دیگری از این قبیل عنوان می شد که مثلاً «چه حکومتی می خواهید؟» مگر آن که بگوییم مردم برای آزادی قیام کردند اما بعد قدرت به دست روحانیون افتاد و آنها جمهوری اسلامی را به زور بر مردم تحمیل کردند... و کذب این سخن تا آنجا روشن است که در میان تحلیلگران غربی هم کسی جرأت اعمال چنین حيله ای به خود نداده است.

تنها تصویر

اینها تنها تصویری که از انقلاب دارند انقلاب فرانسه است و تنها تصویری که از حکومت دارند نیز همان اشکال مختلف حکومت هایی است که در دوران معاصر با رجوع به مکتب اومانیسم پدید آمده است، و اصلاً نمی توانند درکی از این معنا داشته باشند که انقلاب اسلامی با رجوع به باطن مدینه غایی اسلام به وجود آمده است نه با تأثیر پذیرفتن از انقلاب فرانسه و یا رجوع به ماکیاولیسم، که ذات فلسفه سیاسی تمدن غرب است. آنها که عنان عقل خویش را به تحلیل آسان سپرده اند نمی توانند دریابند که از میان اسوه های مبارزه تاریخی مردم ایران علیه استبداد و استعمار و استکبار، چرا حضرت امام با ستایشی این همه از شهید شیخ فضل الله نوری و شهید مدرس یاد کرده اند؛ و شیخ فضل الله اصلاً کسی است که در مخالفت با مشروطه غیر مشروطه سر به دار شد و نشان داد که اگر امر دایر شود تا از میان یک مشروطه وابسته به انگلیس و ادامه سلطنت قاجار یکی را انتخاب کند بدون تردید محمد علی شاه را انتخاب خواهد کرد، نه سفارت انگلیس را. و در شهید مدرس نیز آنچه سخت مورد تحسین حضرت امام بود عزت و قدرت و شجاعتی بود که از دین منشأ گرفته بود، و این که در تمام شرایط، سیاست را عین دیانت می دانست و به دینی که در گورستان ها دفن شود و در تحول تاریخی جوامع انسانی، منشأی اثری زنده و کاملاً جدی نداشته باشد اعتقاد نداشت و حضرتش، هم این و هم آن را در خود جمع داشت؛ شیخ فضل الله نوری و سید حسن مدرس را... و فضایل بسیار دیگری که جز او و اسلاف او هیچ کس نداشت.

به ادامه تحلیل نویسنده مقاله توجه کنید:

در ماه های پایانی سال ۵۷، همگی کسانی که با استقرار جمهوری اسلامی مخالفت می کردند طرفداران سلطنت و رژیم منحط نبودند. از قضا، بسیاری از آن ها در صف نخست مخالفان رژیم گذشته جا داشتند. این گروه مخالفت خود را با حکومت اسلامی با دو استدلال بیان می کردند. نخست آن که معتقد بودند روحانیون، بنا به سابقه، با یکدیگر نمی سازند. به جان هم می افتند. بزودی بر سر نشستن روی قالیچه با هم درگیری می شوند. دیگر آن که معتقد بودند اینان «واپس گرا» هستند، تمدن امروزی جهانی را خوش نمی دارند و مظاهر این تمدن را که دموکراسی و آزادی برای همه است، بر نمی تابند...

پیش بینی نخست مخالفان نه که اتفاق نیفتاد، بلکه در پرتو یک رهبری پر جاذبه و با تدبیر بی اعتبار شد... اما پیش بینی دوم آن ها. واپس گرایی و رد ضوابط تمدن مردم گرا از جمله آزادی ها. واقعیت آن است که در جریان حل تضادهای درونی و مقابله با توطئه های خارجی، نهادهای دموکراتیک به وجود آمده در جریان قیام بزرگ ملت آسیب دیده، اما امید به آن هرگز از میان نرفت و نخشکید. گویی در تمام طول هشت سال جنگ، ملت با اطمینان به آگاهی خود و خواست مسئولان رژیم که همه از زندان دیده ها و مبارزان پیشین بودند و صدمه دیدگان از حکومت آسان، شاه، باور داشت که پس از فیصله دادن به کار جنگ، به وعده هایی که به صورت شعار اصلی انقلاب بر زبان همه بود، وفا خواهد شد.

نویسنده مقاله صراحتاً هر دو استدلال مخالفان جمهوری اسلامی را درباره روحانیون می پذیرد و البته از آغاز این پاراگراف نیز مشخص بود که طرح این دو استدلال برای قبول آنهاست و تأکید تلویحی بر این مطلب که: «من هم با استقرار جمهوری اسلامی مخالف بودم و گویا در محک تجربه نیز رفته رفته دارد اثبات می شود که حق با من بوده است.» و البته درباره شخص امام صریحاً نظری ابراز نمی کند و بهتر بگوییم جرأت این کار را نیافته است... و خوب! در همین جا یک پرسش کاملاً جدی پیش می آید که آیا وسعت آزادی بیان مطلوب آقایان و خانم ها تا آن جاست که امکان اظهار نظر صریح درباره امام را به آنها می دهد یا نه. یادتان هست که واکنش امام در برابر دهنی که نسبت به ساحت مقدس فاطمه زهرا در رادیو رخ داد چه بود؟ قصد ایجاد رعب ندارم بلکه می خواهم خوانندگان این مقاله و از جمله مسئولان نظام فرهنگی کشور را نسبت به یک واقعیت بسیار جدی به فکر بیندازم و آن این است که «به راستی نسبت میان آزادی های دموکراتیک با معنای آزادی در یک حکومت متکی بر دین چیست؟»

می دانم که غرب باوران دموکراسی زده خواهند گفت: «بوی انکیزیسیون می آید»، چنان که در مقاله «حکومت آسان» نیز همین اتهام عنوان شده است، چرا که این در همه ادراکات خویش رجوع به غرب دارند و هر چه را که بگویی به یکی از احکام ارزشی فرهنگ رسانه ای و تحلیل های کلیشه ای غرب از تاریخ می چسبانند. بگذار آنها را کارانه به این دستاویزها بچسبند، اما همین مقاله «حکومت آسان»، مندرجات «گردون» و بسیاری دیگر از مقالات و کتاب هایی که اکنون اجازه انتشار می یابند و استقبال روزافزون خوش نشینان «تهران جلس» برای بازگشت به وطن، حکایت از آن دارد که نه تنها بوی انکیزیسیون به مشام اینها نمی رسد، بلکه بوی کباب (!) می شنوند، منتها دست پیش گرفته اند که پس نیفتند... و یا حکم تاریخی امام درباره سلمان رشدی، مسئله حکومت آسان و غیر آسان و انکیزیسیون و استبداد دینی و اختناق و... این حرف ها در میان نیست؛ مسئله اختلاف در مبانی فکری و نظام ارزشی و اخلاقی ملازم با آن است. و اگر این پرسش اصلی که گفتم جواب داده شود، آنگاه می توان امیدوار بود که چاپ مقالاتی چون «حکومت آسان» حتی اسباب تحکیم حکومت دینی را فراهم آورد، به شرط آن که این آقایان و خانم های محترم جواب های طرف مقابل را نیز تحمل کنند و انتظار نداشته باشند که آنها هر چه می خواهند بگویند و ما جواب ندهیم. اگر چه تا به حال که ما آنچه دیده ایم خلاف این است؛ هر چه خواسته اند گفته اند و نوشته اند و حتی بارها بیش از ما از امکانات دولتی بهره برده اند، اما به مجرد آن که جوابی بر سخنانش نوشته ایم فریاد اعتراض و ننه من غریبم و لوس بازی و فحاشی شان بلند شده است که: ای وای! صدای چکمه های فاشیسم می آید؛ بوی انکیزیسیون به مشام می رسد... و از این قبیل.

نشستن روی قالیچه

نویسنده مقاله مزبور، اگر چه موضوعیت آن دو استدلال را درباره روحانیون در زمان حیات حضرت امام نفی نمی کند، اما ناگزیر اصل بحث را به روزگار بعد از ارتحال آن بزرگوار برمی گرداند؛ یعنی امروز بالأخره پیش بینی اول مخالفان درست از کار در آمده است و دو جناح از روحانیون بر سر نشستن روی قالیچه، یعنی برای رسیدن به قدرت و ثروت با یکدیگر درگیر شده اند، و بالأخره نتیجه این درگیری نشان خواهد داد که پیش بینی دوم مخالفان نیز درست از آب در خواهد آمد یا خیر.

پیش از آن که درباره این توهم توضیح بیش تری بدهم باید این مطلب نیمه شوخی و کاملاً جدی را عنوان کنم که نگارنده مقاله روحانیون را خوب نمی شناسد و اگر نه، هرگز به این توهم دچار نمی شد که آنها تا آن جا در معرکه درگیری میان خودشان غرق شوند که قالیچه به دست کراواتی ها بیفتند.

این کشمکش وجود دارد، و اگر چه بسیاری از این اختلافات، ریشه اش در تفاوت های عمیق تری است که طبیعت انقلاب اسلامی در مسیر تحقق دین در قالب یک نظام سیاسی و اجتماعی اقتضا دارد - و بنابراین، اختلافاتی در این حد را باید از ضرورت های طی طریق دانست - اما چه بسیاری دیگر از کشمکش ها هست که ریشه در عدم درک ضرورت ها دارد و حتی عجب و خودبینی و مفاسد دیگر، که باید در جای خود به آن پرداخت. گذشته از آن که از این میان، تفکیک دو جناح تعریف شده با مشی معین سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، امر مشهور و مقبولی است که واقعیت ندارد، و اگر بخواهیم بنا بر معیارهای شناخته شده سیاست جهانی از جناحین راست و چپ درباره مسئولان حکومت خودمان حکم کنیم به ناگزیر باید به گروه های بسیار دیگری با عناوین عجیب و غریب زیر، در شکم آن دو جناح قائل شویم: راست های فرهنگی که چپ های سیاسی هستند، چپ های فرهنگی با مشی اقتصادی راست، راست های اقتصادی با مشی فرهنگی چپ که از لحاظ سیاسی هم با چپ ها هستند و هم با راست ها، گروه های چپ اندر قیچی گاهی راست گاهی چپ، گروه نه چپ و نه راست و نه میانه رو، گروه های نیمه راست و نیمه چپ، که این دو نیمه متناوباً به یکدیگر تبدیل می یابند... و از این قبیل. اما آن توهم جدی که نویسنده مقاله «حکومت آسان»، گردونیان نسل سوم و دیگر لیبرالیست های غرب باور، روشنفکران لایبک و حتی جمعی از مذهبی های روشنفکر زده خام و منفعل و مرعوب در برابر غرب فریفته است و باعث شده تا آنها امکان جمع حکومت دینی و لیبرالیسم فرهنگی و اخلاقی را باور کنند و چشم به راه بنشینند و حتی مدعی میراث انقلاب اسلامی شوند، یک «تحلیل مشترک آسان» است که صراحتاً عرض خواهم کرد.

مبتکر عنوان نسل سوم ما را «ضد پروسترویکا» خوانده است و این عنوان یکی از شواهدی است که بسیار صریح پرده از تحلیل ذهنی آقایان و خانم های مذکور برمی دارد. بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸، ارتحال رهبر کبیر انقلاب اسلامی، از بین رفتن جناح شرق سیاسی و اعمال پروسترویکا و گلاسنوست از جانب گورباچف برای حفظ ته مانده کمونیسم، تبلیغات جدی امپریالیسم خبری بر مسئله نظم نوین جهانی به حاکمیت آمریکا، لشکر کشی غرب به خلیج فارس برای تسلط بر بزرگ ترین منابع انرژی در روی سیاره زمین و... مجموعه سیاست های خارجی و عملکرد اقتصادی دولت آقای هاشمی رفسنجانی، سیلست های فرهنگی وزارت ارشاد و برخی دیگر لز پارامترهایی که حتی بیان آنها نیز درباره دولت مؤید به تأییدات مکرر مقام معظم رهبری و امت مسلمان ایران به صلاح نیست، غرب باوران و منتظران رجعت غرب را به این تحلیل رسانده است که نظام اسلامی ایران نیز ناچار به یک تجدید نظر سازشکارانه اساسی در جهت پذیرش نظم نوین جهانی شده است - یعنی مثلاً یک پروسترویکای اسلامی (!) - و به آن امید بسته اند. آنها از این قیاس ساده لوحانه به این نتیجه رسیده اند که فی المثل

سیاست های فرهنگی وزارت ارشاد، وجه فرهنگی همین تجدید نظر سازشکارانه که دارد ایران را در آغوش غرب می اندازد و لذا مخالفان سیاست های فرهنگی دولتی نیز لابد ریشه مخالفت هایشان در همان اختلافات سیاسی داخلی است که بر سر نشستن روی قابلیچه ایجاد شده است... این « تحلیل آسان » است که آقایان و خانم های ساده لوح و زودباور را به موضع گیری های اخیر کشانده است. پیش از ادامه مطلب لازم است بگویم که صراحت این مقاله در بیان این مسائل نه از سرگستاخی، که برای تشریح واقعگرایانه وقایعی است که اکنون همه نگاه ها متوجه آن است؛ و در شرایطی چنین، کتمان بیش تر مسائل حتی از سر ادب و شرم حضور و رعایت مصالح، نه تنها هیچ کمکی به حل مسئله نمی رساند، که بر پیچیدگی آن می افزاید. همه باید بدانند - و بسیاری نیز می دانند - که اگر تغییری در استراتژی نظام جمهوری اسلامی ایران در برابر جهان خارج از خویش روی داده است، بنیان این تغییر را حضرت امام خمینی شخصاً با قبول قطعنامه ۵۹۸ نهاده اند و شکی - حتی در پنهان ترین نقاط ذهن - نمی توان داشت که این عمل نیز منبعت از همان حکمت و درایت بی نظیر است که حضرت او از اجداد و اسلاف خویش که بنیان تاریخ ولایی کره زمین را نهاده اند به ارث برده بود.

بدون تردید نحوه عمل حکومت اسلامی در برابر دشمنان داخلی و یا خارجی، بنا بر شواهد عقلی و نقلی و تاریخی فراوانی که وجود دارد، می تواند متناسب با شرایط و مقتضیات تا آنجا تغییر کند که پیشوایان بحقی چون امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام به فاصله چند سال از یکدیگر دو نحوه عمل ظاهراً متغایر - و باطناً واحد - را در برابر دشمن اختیار کنند. ما این تجربه تاریخی را در حیات حضرت امام خمینی تجدید کردیم و به راستی اگر آن بزرگوار قبل از قبول قطعنامه ۵۹۸ رحل اقامت به حظیره القدس می کشیدند و وصی بحق ایشان مصلحت را در آن می یافتند که باید این جام زهر را سرکشید، آیا حتی بهترین ما مؤمنان به ولایت فقیه دچار همان اشتباهی نمی شدیم که حجرین عدی در برابر صلح امام حسن مرتکب شد؟

البته قصد من این نیست که قبول قطعنامه را از لحاظ ماهوی با صلح امام حسن مقایسه کنم، بلکه مرادم این است که از یک سو آنان را که از خود امام هم امام تر هستند متوجه حقیقتی بسیار تلخ بگردانم که نسبت به آن غفلت دارند و از سوی دیگر، به غرب باوران فرنگ زده تفهیم کنم که در تحلیل و تفسیر وقایع مربوط به انقلاب اسلامی باید از مبنا و مدخل خاص خودش وارد شد و در اینجا حکم کردن بنا بر قیاس حتماً راه به اشتباه می برد. اگر چه از غرب باوران نمی توان انتظار داشت که از شباهت ظاهری و همزمانی این تغییر با پروسترویکا، فرو ریختن دیوار برلین، تظاهرات بزرگ دانشجویان در چین و... به این توهم دچار نیایند که این نیز ماهیتاً از سنخ همان تحولاتی است که نظم نوین جهانی را باعث شده اند، چرا که آنان در تحلیل وقایع سیاسی و تاریخی به ناچار رجوع به غرب دارند - همان طور که در احکام عملی حیات خویش نیز بنا بر رساله فرهنگ دهکده جهانی عمل می کنند - و از تفاوت های ماهوی انقلاب اسلامی ایران با انقلاب های دیگری که در تاریخ معاصر روی داده بی خبرند، و یا خود را به غفلت می زنند. چنانچه در همین مقاله « حکومت آسان » نیز دیدیم که نگارنده، همه ارزش ها و اعتبارات منطقی و عقلی خویش را از تفکر رسانه ای و تحلیل های تاریخی و سیاسی غرب گرفته است و اصلاً معنای آزادی، انقلاب و غایات آن را دقیقاً همان طور که در « امپریالیسم رسانه ای » القا شده است. از « واپس گرایی » نیز همان معنا « ارتجاع » را مراد می کند که در مقابل « تجدد و ترقی » است - ارتجاع سپاه را که شاه بعد از پانزده خرداد به روحانیون اطلاق می کرد به یاد بیاورید - نه معنای « تاجر » را که لفظی متعلق به فرهنگ خود ماست... و یا جوانان مسلمان درس خوانده را تکنوکرات های مذهبی می خواند و شواهد بسیار دیگر که به کفایت مورد اشاره قرار گرفت... و حال آنکه اصلاً انقلاب اسلامی ایران نه در ظاهر و نه در باطن، نه در اهداف و نه در شیوه عمل، از غرب و تاریخ آن الگو نگرفته است و هرگز آن را نمی توان در ذیل تاریخ غرب معنا کرد بعد از پیروزی نیز، در هنگام استقرار نظام، رهبر کبیر انقلاب هرگز « جمهوری اسلامی » را « در رجوع به غرب و تمدن و نهادهای سیاسی و قوانین آن » بنیان نهد. و البته این مبحث را هرگز نباید با این مبحث دیگر خلط کرد که « اگر انقلاب اسلامی در شرایط دیگری متفاوت با روزگار غلبه تاریخی تمدن غرب رخ می داد در قالب چه نظامی محقق می شد. » « انعطاف » و « انفعال » دو معنای کاملاً متغایر و متمایز از یکدیگر دارند.

امّ القرای تمدن اسلامی، یونان باستان نیست و همه می دانند که حضرت امام خمینی کتاب « ولایت فقیه » را که به مثابه « روح القوانین » حکومت اسلامی است ده ها سال پیش از پیروزی انقلاب با رجوع به قرآن و روایات نگاشته بودند و نهادهایی که اکنون در حکومت جمهوری اسلامی وجود دارد نه در تأسی به حکومت دموکراسی بلکه در رجوع به « امّ القرای تمدن اسلامی که صورت محقق مدینه النبی است » موجودیت یافته اند، و تردیدی نمی توان داشت که اگر حتی پارلمان - مجلس شورا - نمی توانست صورتی موجه از حضور مردم و بیعت آنان را با ولایت فقیه ارائه دهد هرگز در نظام اسلامی موجودیت نمی یافت.

وجود پارلمان را در نظام جمهوری اسلامی نمی توان به مفهوم پارلمانتاریسم گرفت و اگر چه نظام اسلامی در قوانین اساسی خویش، وجود آزادی ها را به طور مشروط مورد تأکید قرار داده است، اما این آزادی ها را هرگز نمی توان با معنای لیبرالیستی آزادی در غرب یکی دانست.

نظام جمهوری اسلامی یک نظام ولایتی است که حول شمس ولایت فقیه تشکیل شده است و بنابراین، نهادهای سیاسی و اجتماعی نه در جهت تأمین حاکمیت مردم بر خودشان - که اصلاً نمی تواند مفهوم واقعی داشته باشد و همیشه در همه جا نخبگان، قشری از اقشار مردم هستند که حاکمیت را در دست دارند - بلکه در جهت تسری و تنفیذ احکام اسلام در جامعه از طریق رهبری فقیه که مردم نیز با او بیعت کرده اند تشکیل یافته اند. این حکومت را نه می توان دموکراسی خواند و نه با هیچ عنوان وارداتی دیگر، هر چند که جمهوری اسلامی خود را نسبت به تأمین بسیاری از آزادی هایی که در حکومت های دموکراسی معمول است متعهد بداند - که می داند.

نمی خواهیم بگویم که جمهوری اسلامی همان صورت غایی و مطلوب مدینه اسلامی و حکومت آن است، اما با اطمینان می توان گفت که این بهترین صورت ممکن - با عنایت به شرایط زمان و مکان - برای حکومتی است که می خواهد در همه ارکان و اجزا و اعمال خویش رجوع به حقیقت اسلام داشته باشد و مسلماً مدخلیت شرایط و مقتضیات تاریخی را در این معنا هرگز نمی توان نادیده گرفت.

این تغییر استراتژی نیز هرگز با تبعاتی که در الگوهای غربی شاهد آن بوده ایم همراه نخواهد بود و برای درک آن باید از همان مبنا و مدخلی وارد شد که عرض کردم و بنابراین، قیاس آن با پوستر ویکا و گلاسنوست عبث است؛ کمونیسم از لحاظ ماهوی رجوع به همان تفکری دارد که می تواند منشأ کاپیتالیسم و یا دموکراسی های گوناگونی نیز واقع شود و بنابراین، هرگز اتحاد دو اردوگاه سیاسی شرقی و غرب نمی تواند غیر منتظر باشد، گذشته از آنکه بر ما روشن است که وقوع انقلاب اسلامی و نامه حضرت امام به گورباچف در تسریع بخشیدن به این امر و تعیین سمت و سوی آن تأثیری بلاانکار و اساسی داشته است.

... و اما هرگز برای نظام مبتنی بر ولایت فقیه، رویکرد به لیبرالیسم و یا فاشیسم و غیر آن ممکن نیست. تأمین آزادی ها و یا سلب آن در این نظام تعریف خاص خویش را دارد که در همه دنیا بی نظیر و بی سابقه است. شباهت های ظاهری نباید آقایان منتظران رجعت غرب را به اشتباه بیندازد و آنها را نسبت به تأمین آزادی های لیبرالیستی امیدوار سازد... و فی المثل، هرگز در روابط بین زن و مرد تأمین این آزادی ها - آن سان که در تمدن غرب معمول است - برای نظام اسلامی امکان پذیر نیست؛ گذشته از آنکه تجربه تاریخ گذشته ایران زمین نیز ناظر به همین واقعیت است که بعد از پنجاه سال حکومت پهلوی و همه آن تمهیداتی که از هفدهم دی ماه کذایی برای ترویج لیبرالیسم جنسی در این کشور انجام گرفت و با وجود آنکه همه امکانات حکومتی نیز در خدمت همین امر واقع شده بود، میزان موفقیتشان تا آن جا بود که دیدیم.

آزادی بیان نیز از این قاعده که گفتم خارج نیست. نظام جمهوری اسلامی مسلماً خود را نسبت به تأمین آزادی بیان تا آنجا که در قانون اساسی آمده است متعهد می داند، اما اگر باز هم از همان مبنا و مدخلی که عرض شد به مسئله نگاه کنیم خواهیم دید که مفهوم و تعریف آزادی بیان در این خطه به طور کامل متمایز از غرب است؛ « آزادی بلاشرط » و « آزادی برای همه » شعاری موهوم است که واقعیت پیدا نمی کند... و فی المثل، به مجرد آنکه کار این آزادی به تقابل با معتقدات اخلاقی مردم بکشد، دیگر حتی حمایت احتمالی دولت نیز فایده بخش نخواهد بود و اصلاً به عبارت بهتر، مفهوم دولت در نظام اسلامی خواه ناخواه در نسبت مستقیم با معتقدات اخلاقی و فرهنگ و سنن همه افراد این جامعه تعریف می شود و نه مثلاً در نسبت با معنای آزادی در اعلامیه حقوق بشر یا فرهنگ امپریالیسم رسانه ای و یا امیال قشر خاص و محدود لیبرالیست های وطنی... و همان طور که گفتم، تغییر استراتژی نظام اسلامی که از تبعات کاملاً قبول قطعنامه ۵۹۸ - که توسط خود حضرت امام انجام گرفت - و تمام شدن جنگ و تغییر استراتژی تهاجم دشمن است، نباید غرب باوران را به این توهم دچار کند که دولت جمهوری اسلامی به صورتی هماهنگ و با یک طرح مشخص و در همه وجوه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به غرب و معیارهای آن روی آورده است و همین روزهاست که مثلاً الزام قانونی حجاب زنان از میان برداشته خواهد شد و به تبع آن، مسئله محدودیت های مربوط به روابط جنسی حل خواهد شد و کار این تساهل تا آنجا بالا خواهد رفت که هر کسی هر مزخرفی دلش خواست بتواند راجع به جنگ و شهادت و معتقدات دینی و عرفی مردم بنویسد و هر صدایی هم از هر جا به اعتراض بلند شود، کمیته های انتظامی به نفع تأمین آزادی بلاشرط و آزادی برای همه - حتی فجار و فساق و اهل خمر و منقل پرستان و... - وارد میدان خواهند شد و مثلاً فریاد اعتراض خانواده های شهدا را در گلو خواهند برید (!) و البته بعد از این سخنان اتهام دیگری نیز بر اتهامات ما وارد خواهد شد و آن این است: هواداران دیکتاتوری خانواده شهدا... و بالأخره این توهمات مرا به یاد داستان نوکر شیخ بهایی انداخت که روزی در هنگام ساییدن کشتک - و لابد برای تهیه آش رشته یا رشته پلو - خود را به توهمات خویش سپرده بود و در عالم خیال متصل خویش (!) به شیخ الاسلامی رسیده بود و دم و دستگاه و خدم و حشمی به هم زده بود که ناگاه صدای شیخ بهایی که احوال او را به مکاشفه و معاینه دریافته بود همه توهمات یارو را در هم شکست که « فلانی جان! کشتک را بساب! »

صریح تر بگویم: آیا تعارض اعتراضات مقام معظم رهبری نسبت به فضای فرهنگی کشور و دستگاه های مربوط به آن با توهمات اینان نسبت به یک پروستروویکای اسلامی در زمینه فرهنگ و اقتصاد و سیاست، ایشان را به فکر نمی اندازد که نکند در تحلیل های خویش دچار اشتباه

شده باشند؟ آیا این آقایان و خانم‌های محترم در برابر حمایت کامل رهبر از دولت آقای هاشمی رفسنجانی، در عین اعتراض ایشان نسبت به عملکرد بعضی از دستگاه‌های دولتی، هرگز به این فکر نمی‌افتند که نکند این بوی کباب که به مشامشان می‌رسد، مثلاً مربوط به امر دیگری باشد که ادب اقتضای بیان آن را ندارد؟ و گفتیم که نه تنها این هموطنان محترم به «ضعف حافظه تاریخی» دچار هستند، گویی بینی مبارکشان نیز حضرات را از دیدن جلوی پایشان محروم داشته است و به ضعف حافظه جغرافیایی نیز گرفتار آمده‌اند و مثلاً خودشان را به جای ایران در جای دیگر می‌بینند.

... و اما از این حرف‌ها گذشته، اگر معنای آزادی بیان این است که مخالفان لیبرالیسم نیز حق بیان مخالفت خویش را داشته باشند، من نمی‌دانم که این مظلوم‌نمایی‌ها و ننه‌من‌گرییم‌ها برای چیست، آن‌هم در جایی که عل‌الظاهر دستگاه فرهنگی حکومت نیز جانب اینها را گرفته است و آنان را از حامیان نظام اسلامی نیز بیشتر دوست می‌دارد... که چشم حسود و بغیل کورا! و گویی شعار مطلوب اینان این است: «آزادی برای همه، مگر برای حزب‌اللهی‌ها.» نگارنده مقاله در جایی می‌نویسد:

نتیجه این بی‌تفاوتی و خموشی همان است که در شهریور ۱۳۲۰ برای رضاخان دست داد که چون آن «قائد عظم‌الشان» را بیگانگان عملاً در بند کردند و به اسیری بردن، هیچ‌کس از جای نجنبید و تا سه چهار روز همه در گوش هم می‌گفتند «مش جعفر رفت!» و در همان صفحه، چند پاراگراف پایین‌تر:

شاه هم به راستی باور داشت که «در ایران آزادی کامل وجود دارد، ولی نه برای توطئه». آزادی، در غیاب مطبوعات آزاد، به همین اندازه بازیچه می‌شود. آن‌چه راه را بر چنین کج‌باوری‌هایی می‌بندد «آزادی برای همه» است که به وسیله آزادی بیان تبیین می‌شود، و گرنه استالین هم میلیون‌ها عاشق دلخسته داشت، هیتلر هزاران فدائی شیفته...

و از مقایسه تعبیر «قائد عظیم‌الشان» و «آزادی آری، اما نه برای توطئه» - که از تعبیرات حضرت امام نیز هست - با شرایط کنونی و عشق‌حامیان انقلاب اسلامی نسبت به قائم‌عظیم‌الشان - که در این روزگار نیز به حضرت امام اطلاق می‌شد - می‌خواهد ما را به این نتیجه برساند که این حرف‌ها نمی‌تواند بقای حکومت را تضمین کند... و حال آنکه آنچه ما را نگران می‌دارد حفظ همین فضای سالم دین‌باورانه‌ای است که انقلاب اسلامی به این جامعه عطا کرده است. به یاد می‌آورم مضمونی از فرمایشات حضرت امام را در دیدار با جمعی کثیر از زنان سیاه‌چادر که حجابشان همچون احرام حجاج همه تمایزات ظاهربیشان را از میان برداشته بود، که می‌گفت اگر انقلاب ما با وجود آن همه شهید که در راه پیروزی آن داده‌ایم، هیچ دستاورد دیگری نداشت جز آنکه آثار کشف حجاب و غرب‌زدگی زنان را از میان بردارد، بس بود و ما هیچ تأسفی نسبت به شهادت آن همه شهید نداشتیم... و این عین حقیقت است، چه غرب‌باوران و فرنگ‌زدگان بپسندند و چه نه. از طرف دیگر، با توجه به کوچک‌تر شدن دولت - به مفهوم قدیم آن - و استحاله بخش‌هایی از دولت در مردم و نهادهای خصوصی که از سیاست‌های بسیار جدی و قابل‌تحسین آقای هاشمی رفسنجانی است، آنچه که آزادی را هر چه بیش‌تر در جامعه ما معنا خواهد کرد، برآورد همه مؤلفه‌های فکری و معنوی است که در داخل جامعه وجود دارد، که با عنایت به خصوصیات جامعه امروز ما مسلماً برآورد این تضارب‌آرا و خواسته‌های مردم، میزان نظارت عمومی را بر فضای فرهنگی جامعه روز به روز بالاتر خواهد برد.

... و اما درباره جنگ، یعنی آنچه که به زعم نویسنده مقاله «حکومت آسان» دستیابی به آزادی و وعده‌های دیگر را که به صورت شعار اصلی بر زبان همه بود هشت سال به تعویق انداخت و اکنون که جنگ دیگر فیصله یافته، وقت است که سردمداران حکومت به خواسته‌های مردم و وعده‌های انقلاب وفا کنند! به بخش‌هایی از نوشته این آقا توجه کنید:

گویی در تمام طول هشت سال جنگ، ملت با اطمینان به آگاهی خود و خواست مسئولان رژیم... باور داشت که پس از فیصله دادن به کار جنگ، به وعده‌هایی که به صورت شعار اصلی انقلاب بر زبان همه بود، وفا خواهد شد.

و یا در جایی دیگر:

واقعیت آن است که در جریان حل تضادهای درونی و مقابله با توطئه‌های خارجی، نهادهای دموکراتیک به وجود آمده در جریان قیام بزرگ ملت آسیب دیده‌اند اما امید به آن هرگز از میان نرفت و نخشکید.

و یا در جایی دیگر:

مردم ایران [!؟]، و به ویژه اهل تفکر و قلم، حق دارند حواله‌ای را که انقلاب به دست آن‌ها داده - و در سال‌های جنگ بابت دریافت آن اصراری نکردند - اینک وصول کنند و آزادی‌هایی را که در حوزه بیان و قلم به دست آورده‌اند حفظ کنند...

و در جایی دیگر:

آن‌ها که در ایران مانده‌اند بر آن میلیون‌ها ایرانی غیر مجرم که دور از وطن‌اند فضیلتی ندارند. اگر سخنی هست باید زمانی که برگشتند دوستانه در گوششان بخوانیم.

چه بگویم؟ و به راستی در برابر سخنانی از این قبیل چه می توان گفت؟ آنچه را که بعد از خواندن این سخنان بر دلم گذشت در اینجا نمی نویسم و اگر نگارنده مقاله مزبور قصد داشته که با این حرف ها رزم آوران هشت سال دفاع مقدس و صبر آورندگان میدان نبرد را خشمگین کند، بداند که به نتیجه رسیده است.

بسیار شگفت آور است که این آقایان اثبات برادری نکرده ادعای ارث دارند و من واقعاً نمی دانم که چشم طمع اینان را به میراث انقلاب گشوده چیست. حتی آن تحلیل آسان که نوشتم نیز نمی تواند اینان را آن همه جرأت ببخشد که با این صراحت، نیت پنهان خویش را در جهت مصادره اصل انقلاب برملا کنند. آن وعده هایی که به صورت شعار اصلی انقلاب بر زبان همه بود چه بود؟ این مردم ایران که در سال های جنگ بابت وصول حواله خویش اصراری نکردند، کدام مردم هستند؟ کدام حواله؟ و این نهادهای دموکراتیک به وجود آمده در جریان قیام ملت که بعدها با شروع جنگ آسیب دیدند، چه هستند؟

به راستی که بود که در جریان انقلاب با مشت در برابر تانک ایستاد و گلوله های اسرائیلی و آمریکایی را به جان خرید و خونش را هدیه نهرهای میدان ژاله کرد تا شعار «خدا، قرآن، خمینی» را به جای شعار «خدا، شاه، میهن» بنشانند؟ که بود که در کردستان سر خویش را بهای حفظ تمامیت ارضی ایران گرفت و مثله شد تا ایران مثله نشود؟ که بود که در برابر منادیان التقاط تا آنجا ایستاد که در شکنجه گاه های مافیایی منافقان شیطان پرست، ناخن هایش را کشیدند و پوستش را با آب جوش کردند و دست و پایش را اره کردند و چشمانش را زنده از کاسه سرش بیرون آوردند و افطارش را با گلوله باز کردند و زن و فرزندانش را در جلوی چشمانش آتش زدند تا لب از شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» ببندد، و نبست و اجازه نداد که انقلاب اسلامی نیز به سرنوشت انقلاب های دیگری دچار شود که بعد از پیروزی مردم، و درست در هنگام استقرار نظام، رئیس جمهور و اعضای کابینه و نمایندگان پارلمان با هواپیما از غرب سر می رسند و میراث شهدا را همان جا در سالن ترانزیت تقسیم می کنند... و بعد هم با نام توسعه اقتصادی و پیشرفت و تمدن و نهادهای دموکراتیک و آزادی، شیطانی را که مردم از در رانده اند از پنجره به درون دعوت می کنند؟

که بودند آنان که گروه گروه در خرمشهر زیر شنی تانک های روسی له شدند و با نارنجک های اسرائیلی تکه تکه شدند و در هر قدم از هر کوچه شهر، شهیدی دادند تا نام «شیعه» را مترادف با معنای «مرد» نگاه دارند و حدیث «سَلِّمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» را درباره فرزندان «سلمان فارسی» تفسیر کنند؟ که بودند آنان که در ایستگاه هفت و دوازده و ذوالفقاریه... جنگیدند تا آبادان «عبادان» نشود؟ که بودند که رنگ سرخ خون پاکشان از فراز مسجد جامع سوسنگرد بر آسمان پاشید و غم شهداتشان جاودانه در غروب سوسنگرد ماند؟ که بودند آنان که هویزه را کربلا کردن؟...

و چه بگویم؟ مگر می توان آن هشت سال را که به هشتاد هزار سال عمر آنان که سیاره زمین را بدل از طویله گرفته اند می ارزد، در هشت سطر خلاصه کرد؟ که بودند آنان که حقیقت قدسی انقلاب اسلامی را در میدان های هشت سال دفاع مردانه ظهور بخشیدند و چه بود جز درد دین و عشق ولایت که آنان را می توان این همه استقامت بخشید؟... و اگر اینان نبودند، اکنون آیا چیزی از میراث انقلاب بر جای مانده بود که حالا آقایان میراث خوران خوش نشین دیار غرب و وابستگان داخلی استکبار و خود باختگان مرعوب مدینه فاوستی، رجالگان و زُنَّارِ بستانگیر «مایکل جکسون» و شیفتگان جزایر ناتورالیست ها و مداحان پروسترویکای مفلوک شوروی مفلوک تر و نوچه های کمر بسته «بوش» قداره بند و بُزْجِه های از ترس رعد و برق به سوراخ خزیده... بر سر تقسیم آن با ما که همه جان و مال و فرزندان و پدران و مادران خویش را به مسلخ عشق بردیم تا ولایت فقیه بماند، به جدال برخیزند؟ و کدام جدال؟ اگر این پهلوان پنبه های جَبَان فضای خالی میان سطور نشریاتِ نشخوارگر جویده های فرنگیان اهل نبرد بودند که حداقل یکی از آنها در طول این هشت سال و لااقل در یکی از خطوط آرام پشت جبهه می دیدیم... که ندیدیم.

و حالا لابد ما باید بعد از خواندن چند تحلیل آسان هالووار و بر خورد با چند «دن کیشوت» مفلوک، خیلی راحت برای پرهیز از سرنوشت حکومت آسان بپذیریم آنها که در ایران مانده اند بر آن میلیون ها ایرانی غیر مجرم که دور از وطنند، فضیلتی ندارند و حالا که جنگ فیصله یافته، نوبت آن است که دروازه های لیبرالیسم را بگشاییم و حواله ای را که معلوم نیست کدام انقلاب به دست این خوش باوران داده است وصول کنیم و به وعده های موهومی که معلوم نیست از کجای شعارهای اصلی انقلاب استخراج شده است وفا کنیم...؟
آقایان و خانم های محترم! لطفاً از توهّمات مالیخولیایی خویش خارج شوید و کمی دقت کنید؛ شاید این «بوی کباب» نباشد... |



فاصله شب تاریک حکومت طاغوت، تا صبح روشن فجر صادق انقلاب، ده روز خدایی بود، شبهایش همه شب قدر، آری ... " دهه فجر " پس از آن ده روز، سپیده روشن " جمهوری اسلامی " دمید.

" کلمه الله " بر فراز زمان جای گرفت و آن روز بزرگ، یکی دیگر از " ایام الله " ماندگار تاریخ شد.

کاخ‌هایی که به قیمت ویرانی کوخ‌ها برپا شده بود، به دست کوخ نشینان سقوط کرد و محشری عظیم از اراده مومنان مصمم و مشیت تحول آفرین خدا پدید آمد. دیو گریخته بود که فرشته در آمد.

امام، در پیام خدایی‌اش و با دم مسیحایی‌اش در شهیدآباد " بهشت‌زهره "، در " صور انقلاب " دمید و مردم را در عرصات حق و محشر نهضت، جان بخشید.

آن ده روز فجر آفرین، از ده قرن هم پر بارتر بود و ۲۲ بهمن، اوج آن موج‌های خونین و موج آن شط‌های خروشان بود.

باری ... " صبح صادق " انقلاب بود و فجر ایمان از مشرق مکتب سرزده بود که به " نماز عشق " ایستادیم. با وضویی از خون دهها هزار شهید، برسجاده صدق نشستیم و پیشانی اخلاص بر مهر تعبد نهادیم و دل به " ولایت " سپردیم.

همین که خواستیم ذکر استقلال و آزادی بر " زبان انقلاب " جاری کنیم، شیاطین سر برداشتند و تیغ کینه برکشیدند و بذرفتنه کاشتند. " ناکثین "، سوار بر " جمل قدرت طلبی "، در بصره بی‌بصری فتنه به پا کردند. " قاسطین "، دیگر بار " صفین " را پدید آوردند و صف حق و باطل برابر هم ایستاد و " مارقین " نیز در " نهروان خیانت " از پشت خنجر زدند. بازرگانان، تهی دست از بازار برگشتند و کالای " آزادی " شان قلابی از آب در آمد و روی دستشان باد کرد. شیادان و مزدورانی که سنگ " توده " و " خلق " را به سینه می‌زدند، به دست همان توده و خلق، سنگسار شدند و نفاقشان علنی و مشتشان باز شد.

در این همه سال که برما گذشته است، " فجر پیروزی " با " شب‌کین توی " درگیر بوده و حق و باطل، هنوز هم به نوعی دیگر در برابر هم صف آراسته‌اند. در این سالهای پرفراز و نشیب، با همه وجود، غربت حسین(ع) و مظلومیت علی(ع) را حس کردیم و میدان احد و معرکه صفین و صحنه کربلا بارها برایمان تکرار شد.

با نفاق و کفر جنگیدیم و احزاب مهاجم را تا آن سوی " خندق پیروزی " عقب راندیم. پرچم شرق و غرب را از بام تزویر به زیر کشیدیم. و... در اوج قدرت، از پشت خنجر خوردیم و در نهایت تنهایی و مظلومیت، تنها خدای یکتا دلمان را گرم و عزم ما را جزم می‌کرد و به آینده امیدوارمان می‌ساخت.

در تمامی این مراحل، پیر و مراد ما، همچون نوح، کشتیبان انقلاب در امواج توطئه‌ها بود و با بصیرتی الهی " راه " می‌نمود و برای " رهروان " از میان آن همه خطرها " معبر " می‌گشود.

دردمندانه به سوک امام امت(ره) نشستیم و پس از آن پیر، با مولای جدیدمان پیمان ولایت بستیم، ولی دشمن، جبهه جدیدی بر ضد انقلاب گشود که رهبر انقلاب، از آن با " شبیخون فرهنگی " یاد کرد.

افعی‌های خفته در لابه لای جراید و مجلات، به نیش زدن و سمپاشی پرداختند.

محور عملیات در این نبرد، مدرسه‌ها، خانه‌ها، مطبوعات، فیلم‌ها، جشنواره‌ها، ماهواره و اینترنت، القانات برخی استادان در دانشگاه، نشر و پخش رمان‌های مبتذل و خانمان سوز، اشاعه بی‌دینی و سکولاریسم، قداست زدایی از مقدسات و توهین به باورهای دینی این‌امت بود.

می‌خواستند عناصر فراری و مرده و فسیل شده را دوباره زنده کنند و ابوسفیان‌های کینه توز را به صحنه آورند.

حادثه‌های تلخی داشتیم. و فراز و فرودهای شگفت، عبرت آموز و روشنگر بر این امت شهید داده گذاشت.

اینک، ماییم و "انقلاب اسلامی"، که یادگار امام راحل است. ماییم و رهبری که درخروش و خلوص و درایت و صلابت، "خلف صالح" امام امت است. ماییم و نسلی پویا، که هم "آماج فتنه‌ها" ست و هم "ذخیره انقلاب". ماییم و یک جهان دشمن، که در قالب "نظامهای استکباری" شکل گرفته است. ماییم و یک جهان دوست، که در مبارزات ضد استکباری و حق طبانه ملت‌های مظلوم، متجلی است و همه چشم به "ام القری ایران" دوخته‌اند و تشنه معارف ناب مکتب اهل بیت علیهم السلام اند. ماییم و جنگ فرهنگها در عصر حاضر و تلاش گسترده "وهابیت آمریکایی" بر ضد "اسلام ناب محمدی". ماییم و جبهه‌های متعدد گشوده در برابر انقلاب، در ابعاد سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی، که این مرحله، بیش از گذشته، "بصیرت" و "هوشیاری" و "آمادگی" و "پیام رسانی" و "تبیین" می‌طلبد. ما امروز هم، گرفتار مشکل "صدا" در جهان شلوغی هستیم که دروغهای نشسته بر امواج صوتی و تصویری، عرصه را بر تابش و جلوه حق، تنگ ساخته است. چشم و گوش انقلاب، باید بسیار تیزبین تر و حساس تر باشد، تا هم فتنه‌ها را در قالب‌های جدیدش بشناسد و هم دروغ‌ها، تحریف‌ها، شایعات و غوغا افکنی‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها، فرزندان انقلاب و نسل دوم جمهوری اسلامی را از "جلوه ناب دین" غافل نسازد. اگر ما پیمان نشکنیم و عوض نشویم، نه بیم شکست انقلاب هست، نه خوف سست شدن بنیان‌های آن. رسالت رساندن این نهضت به "عصر حضور" و سپردن آن به دست "خورشید عصر غیبت"، بر دوش ماست. جبهه انقلاب و پیمان بستگان با آرمان دهه فجر، باید بیش از این "تلاش و تحرک و همبستگی نشان دهند".

جواد محدثی

تئوری‌های مختلف درباره انقلاب اسلامی



کتاب: جرعه جاری، ص ۳۸ گردآورنده: علی ذو علم‌نویسنده: عبدالحسین خسرو پناه

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ یکی از تحولات شگرف و عظیم قرن بیستم به شمار می‌رود و بسیاری از تئوری پردازان پدیده انقلاب را شگفت زده کرده است. امروزه پس از گذشت بیست‌سال از پیروزی انقلاب هنوز علل عوامل، ابعاد و ویژگیهای آن روشن نگشته است. چرا نهضت مشروطیت (۱۲۸۵/۱۹۶۰) با کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ و نهضت ملی شدن نفت در سالهای پایان دهه ۱۳۲۰ با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با شکست روبرو شد، همچنانکه حرکت پرشور مردم به رهبری امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در سالهای ۱۳۴۲ به بعد نیز سرکوب گردید ولی این تحول عظیم در سال ۱۳۵۷ تحقق یافت؟ چه عوامل و عللی این پیروزی را به ارمغان آورد؟ البته پدیده‌های اجتماعی زاینده یک عامل نیستند ولی می‌توان از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین عامل سخن گفت و اهمیت شناخت علت اصلی انقلاب به عنوان

علت محدثه در بقا و استمرار آن مؤثر است. آیا از میان متغیرهای انقلاب، عدم توسعه سیاسی، مشکلات اقتصادی، بحرانهای دینی و مذهبی اساسی‌ترین علت این پدیده اجتماعی است یا اینکه عوامل دیگر مؤثر بوده است؟

جالب توجه اینکه محمد رضا پهلوی در آذر سال ۱۳۵۶ در مراسم فارغ التحصیلی دانشگاه افسری اعلام کرد: «کسی نمی‌تواند مرا سرنگون کند من از حمایت کارگران، کشاورزان و بخش وسیعی از مردم عادی و روشنفکران به علاوه از پشتیبانی بی چون و چرای نیروهای مسلح هفتصد هزار نفری ایران برخوردارم» (۱)

سازمان تحلیل اطلاعات دفاعی که وزارت دفاع و نیروهای مسلح آمریکا را تغذیه اطلاعاتی می‌نماید در ارزیابی از موقعیت رژیم پهلوی اظهار می‌کند: «انتظار می‌رود شاه در ده سال آینده نیز همچنان به صورت فعال در قدرت بماند». (۲)

حیرت در این بود که چگونه امور ناممکن به ممکن بدل گشت و مردم با دست‌خالی بر رژیم نیرومند غالب شدند و رژیم مقتدر و با ثبات محمد رضا پهلوی را پاشیدند؟ چگونه او مقبولیت و کار آمدی خود را از دست داد؟

به طور کلی تئوری‌های چرایی انقلاب اسلامی ایران در پنج دسته ذیل خلاصه می‌شود:

۱- گروهی تئوری توطئه را منشا زایش انقلاب دانسته‌اند و طرح ریزی از پیش تعیین شده خارجی‌ها خصوصاً آمریکا و انگلستان را مؤثر این پدیده شمرده‌اند، زیرا پیشرفت‌های همه جانبه اقتصادی ایران در تولیدات صنعتی، معدنی و کشاورزی در بازارهای بین‌المللی و نیز افزایش بهای نفت در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، منافع قدرت‌های غربی را به خطر انداخت. (۳)

۲- دسته دیگری با تئوری مدرنیزاسیون علت چرایی انقلاب اسلامی را تفسیر کرده‌اند و شتاب رژیم شاه در اصلاحات مدرن اجتماعی و اقتصادی و ناسازگاری آن با بافت سنتی جامعه و در نتیجه پیدایش بحران هویت را منشا پیدایش انقلاب دانسته‌اند. این گروه اقتران زمانی اصلاحات شاه و ریشه‌های طغیان در سال ۱۳۴۲ را مؤید این نظریه دانسته‌اند. (۴)

خانم نیکی کدی در مقام نقد هر دو تئوری و پیرامون پروژه‌های صنعتی و تجاری رژیم محمد رضا پهلوی بر این باور بود که اجرای پروژه‌های یاد شده طرح‌های بزرگی بودند که مطابق شرایط ایران طراحی نشده و بی‌اندازه گران و پر خرج بودند و ناکامی اقتصادی و عدم تقسیم عادلانه و فساد و اسراف مالی به بار آورد. (۵)

۳- طایفه دیگری همچون خانم کدی بر اساس مطالب فوق معضلات و ناهنجاری‌های اقتصادی را عامل اصلی بروز انقلاب اسلامی ایران معرفی می‌کند. (۶)

۴- گروه دیگری از محققان واقع بینانه به عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و به خصوص مذهبی توجه دادند. آبراهامیان در این راستا چنین استدلال می‌کند:

«انقلاب از این جهت به وقوع پیوست که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی به نوسازی‌هایی دست زد، اما در جهت نوسازی در سطح سیاسی ناکام ماند». (۷)

برخی از محققان برآنند که: «علت اصلی و اساس قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزشهای مسلط جامعه آنها که از مذهب و آئین آنها سرچشمه گرفته بود، قیام کرده و به همین دلیل بود که با جریحه دار شدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران، دیگر مجال برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملایمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت». (۸)

پاره‌ای دیگر از تئوری پردازان انقلاب اسلامی ایران در تعیین عامل اصلی سقوط و شکست رژیم شاه می‌نویسند: «اگر ما به جستجوی علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ریشه‌های تاریخی آن است بپردازیم، تنها عاملی که به عنوان علت اصلی و عامل اول می‌توان از جریان انقلاب، از تولد تا پیروزی آن استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام‌زدایی توسط شاه بود که ادامه رژیم خود را به منظور هر چه بیشتر جلب نمودن حمایت خارجی و تحکیم هر چه عمیق‌تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور، در گرو آن می‌دید. (۹)

۵- تئوری دیگر بر جامعیت اسلام تأکید می‌کند و نقش تعالیم اسلام را در پیدایش انقلاب اسلامی ایران پررنگ‌تر می‌نماید. استاد مطهری چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کند و در تفسیر اسلامی بودن، معنایی اعم از معنویت درج می‌کند و نوعی جامعیت از دین اسلامی را که متضمن مسایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است ارایه می‌نماید و حریت و آزادی، عدالت، نبودن تبعیضهای اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی را در متن تعلیمات اسلامی قرار می‌دهد. استاد در ادامه می‌فرماید: راز موفقیت نهضت ما نیز در این بوده است که نه تنها به عامل معنویت تکیه داشته بلکه آندو عامل دیگر مادی و سیاسی را نیز با اسلامی کردن محتوای آنها، در خود قرار داده است. فی‌المثل، مبارزه برای پر کردن شکافهای طبقاتی، از تعالیم اسلامی محسوب می‌شود، اما این مبارزه با معنویتی عمیق توأم و همراه است. از سوی دیگر روح آزادی خواهی و حریت در تمام دستورات اسلامی به چشم می‌خورد. (۱۰)

تفسیر جامع نگرانه از دین اسلام و تبیین ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن مهمترین تلاش علمی اندیشوران و متفکران معاصر همچون علامه طباطبایی، شهید مطهری و دکتر شریعتی بود که منشا شکل گیری انقلاب اسلامی ایران شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. رک به روزنامه رستاخیز، ۱۴ آذر ۱۳۵۶.
۲. ویلیام سولیوان، ماموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، انتشارات هفته، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱، فصل پنجم.
۳. ریشه‌های انقلاب، ج ۱.
۴. آنتونی پارسونز، غرور و سقوط... ترجمه دکتر منوچهر راستین، انتشارات هفته، تهران ۱۳۶۳.
۵. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه دکتر عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۱۷۷ و ۱۴۸ و ۱۱۱ و ۱۰۲.
۶. همان.
۷. آبراهامیان، ایران در فاصله دو انقلاب، ص ۴۲۷.
۸. منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم تهران ۱۳۷۰، ص ۸۸.
۹. عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸، ص ۵۷۲.
۱۰. پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۴۱-۴۲.

نقش ویژه و برجسته امام خمینی در ایجاد انقلاب اسلامی



کتاب: مدخلی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۸۳ نویسنده: محمد شفیعی فر
یکی از عوامل مهم در روند انقلاب اسلامی ایران، امام (ره) بود که به واسطه نفوذ کلام و نیز مقام روحانی و معنوی اش تأثیر فوق العاده‌ای بر عکس‌العمل‌های مردم داشت. امام علاوه بر این که یک مرجع تقلید بود که به لحاظ شرعی و دینی مطاع اکثریت ملت ایران بود، یک مقتدای سیاسی و فرمانده انقلاب بود که همه نیروهای مبارز و انقلابی، حتی آنهایی که به مقام مذهبی امام بی توجه بودند، از ایشان تبعیت می‌کردند. مجموعه این دو، از امام شخصیت بانفوذ و مقتدری ساخته بود که قادر بود در عرض چند دقیقه میلیون‌ها ایرانی را به خیابانها و تظاهرات بکشاند.

به همین دلیل شخصیت و نفوذ امام خمینی، و جایگاهش در ایران برای دولت هم به طور کامل شناخته شده بود و نفس وجود و حضور ایشان مهمترین خطر برای رژیم به حساب می‌آمد. در سخنرانی عصر روز عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲)، این موقعیت به طور کامل برجسته شد و شاه تصمیم گرفت که ایشان را بازداشت کند، اما پخش خبر دستگیری امام موج عظیم ۱۵ خرداد را به وجود آورد. شخصیت امام به قدری مهم و کلیدی و برای مردم مورد احترام بود که یک قیام ملی اسلامی به عظمت ۱۵ خرداد، فقط به خاطر دستگیری امام انجام شد و رژیم شاه بعد از آن چند ماه حکومت نظامی در تهران اعلام کرد.

رژیم شاه وقتی مواجه با قیام عظیم ۱۵ خرداد شد، بخوبی دریافت که وزنه اساسی قیام، امام است و باید رضایت امام را جلب نموده، او را ساکت کند. این بود که امام را آزاد کرده، وزیر کشور را به دیدار امام فرستاد و برای دلجویی از امام دست به برخی اقدامهای مسخره زد، (۱) به امید این که امام با اصول انقلاب سفید موافقت کند، برای رژیم خیلی مهم بود که امام با انقلاب سفید همراه شود و این امر فقط به خاطر نفوذ و موقعیت امام بود.

به هنگام تصویب لایحه کاپیتولاسیون نیز امام یک تنه در مقابل آن ایستاد و مردم را به مقاومت علیه آن دعوت کرد، تنها راهی که در مقابل رژیم وجود داشت، این بود که ایشان را تبعید کند. هدف شاه از تبعید امام، بی‌شک کاستن از نفوذ و شهرت و اعتبار امام و فراموش شدن ایشان از سوی مردم بود. (۲) شاه فقط بدین طریق می‌توانست از مزاحمت امام راحت شود، محاکمه و اعدام ایشان برای رژیم به مصلحت نبود. اما باز هم محاسبه شاه درست از آب در نیامد و با وجود تبعید، امام همچنان به عنوان شخصیت طراز اول مطرح بود و هیچ کس نمی‌توانست جای ایشان را بگیرد.

همه تحقیقات و مطالعاتی که پیرامون انقلاب اسلامی انجام شده است، بدون استثنا به نقش برجسته امام اشاره و اذعان کرده‌اند، به طوری که می‌توان ادعا نمود که اگر ایشان در این دوره از تاریخ معاصر ایران وجود نداشتند، سرنوشت انقلاب اسلامی بسیار مبهم بود و بعید بود که این تحول عظیم در ایران رخ بدهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۷۰.

۲. الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ص ۷۰.



عنوان مقاله: کتاب شناسی انقلاب اسلامینام نویسنده: یعقوب توکلی

سال انتشار: زمستان ۱۳۷۸

منبع: کتاب نقد ۱۳ - نقد تاریخ نگاری معاصر در حوزه انقلاب کتاب شناسی انقلاب اسلامی

(طبقه بندی و سیر مطالعاتی)

یعقوب توکلی

این مقاله، طی استقرائی که در منابع تاریخ انقلاب بعمل آورده، خواننده را به تحریقاتی که در تاریخ معاصر ایران، بویژه تاریخ انقلاب اسلامی از سوی مخالفان آن بعمل می آید، توجه داده و در طبقه بندی علمی و مستندی که صورت داده، برخی نقاط ضعیف یا قوت سبکهای مختلف تاریخنگاری انقلاب را توضیح داده است.

تاریخ معاصر ملت ایران که رخداد مهم انقلاب اسلامی را در دل خود جای داده است، مشحون از پیچیدگیها و فراز و فرودهای فراوانی است که بازشناسی آنها فرصت، زمان و تحقیق و پژوهش بسیاری می طلبد. ساده بینی است اگر بخواهیم تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی را در چند کتاب و خاطر و یا اسناد خلاصه نمائیم و یا با برداشتی یک سویه حوادث را تحلیل نمائیم. به همان میزان که دوران معاصر و انقلاب اسلامی به علت شرایط و بستر زمانی و اهمیت استراتژیک و باورهای دینی و تعارض نظام حاکم و قدرتهای جهانی با آن، بسیار پیچیده و درهم آمیخته از گوناگونیهای بسیار است، تاریخ نگاشته شده آن نیز گرفتار پیچیدگی و درهم آمیختگی ابهام، یکسویه نگری و نگارش بر اساس منافع جریانهای مختلف است. ما تلاش خواهیم کرد به طور اجمال چگونگی تدوین تاریخ و طبقات متعدد و نگرشهای گوناگون نسبت به حوادث تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی را ترسیم نمائیم. این تلاش هر چند ممکن است به طور دقیق نتواند صف بندیهای مختلف را ترسیم نماید اما قطعاً خطوط کلی این صف بندیها را از هم متمایز خواهد نمود و نگرشی نسبتاً جدید نسبت به چگونگی قرائت های مختلف از تاریخ انقلاب بدست خواهد داد. این طبقه بندی بر اساس استقراء نگارنده از آثار منابع مربوط به تاریخ انقلاب صورت گرفته است و تاکید می نماید که یک امر قیاسی مطلق نمی باشد.

۱- مبانی طبقه بندی

سالهای حکومت پهلوی در ایران غالباً با تعارض ملت و حکومت همراه بوده است و غالب این تعارضات مواجهه هائی خونین و همراه با پیامدهای ناگوار برای مردم و مخالفان رژیم بوده است.

تعارض مداوم مردم و حاکمیت، منتهی به تلاش برای ترسیم چگونگی این تعارض، مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام حاکم، پیشرفت و عقب ماندگی، همگی مباحث جدی سالهای حکومت پهلوی بوده است هر چند این موضوعات در هر کدام از گرایشات عقیدتی و سیاسی به طرز متفاوتی مورد بررسی قرار می گرفتند. با آغاز امواج انقلاب اسلامی و خیزش سریع آن برای سقوط نظام سلطنت این تعارض در تحلیل موضوعات و حوادث را تشدید کرد. و با پیروزی انقلاب اسلامی سرعت گرفت. در یک نگاه دقیق، نیروهای حاکمیت پهلوی به دو جریان اصلی تقسیم می شوند.

۱ - عوامل ایرانی رژیم

۲ - فرمانروایان امریکائی و انگلیسی

عوامل ایرانی حاکمیت پهلوی، در تاریخ نگاری معاصر و انقلاب اسلامی جایگاه قابل توجه و درعین حال کاملاً در خور نقد و بررسی دارند که مجموعه آنها را از باب وحدت روش و برداشتها تحت عنوان تاریخ نگاری پهلویها آورده ایم و به چند دوره طبقه بندی می شوند:

دوره اول - عصر رضاخان

در این دوره، عمده توجه پهلویها باستان گرایی تاریخی، ستایش از رضاخان و تقبیح قاجار به است و از بحث ما خارج است.

دوره دوم - عصر تثبیت محمدرضا پهلوی

در سالهای اولیه حکومت، وی نفوذ چندانی بر ارگانهای فکری و مطبوعاتی ندارد تا جریان تاریخ نگاری مشخصی را از ناحیه پهلویها را بتوان برشمرد هرچند در این دوره تاریخ و تاریخ نگاری به گونه‌ای دیگر رقم خورد. اما سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، تا ۱۳۵۶ سالهای تثبیت حکومت پهلوی است و در این سالها دوره ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ از ویژگی خاص خود برخوردار است. در این سالها که سیاست‌های اقتصادی و سیاسی امریکائیها در ایران به شدت فعال بود و نویدبخش رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ بود و شاه نیز منادی رسیدن به آن به همین خاطر آثاری از نوع به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ حکایت از روح متفرعن و باطن پرمدهای حاکم پهلوی داشت.

دوره سوم - عصر سقوط پهلویها
با وقوع انقلاب اسلامی رژیم متوجه شد که همه آنچه در طول سالیان دراز به دست آورده بود، از دست داده است و باید به گونه‌ای خود را توجیه کند. لذا شاه در ایام تبعید در مکزیك کتاب معروف پاسخ به تاریخ را نگاشت (۱) و به دنبال او خواهرش اشرف پهلوی کتاب من و برادرم را نوشت.

اقدام مهم دیگری که در این راستا انجام گرفت. طرح تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد بوده است. این مجموعه که به پیشنهاد و اجرای حبیب لاجوردی استاد تاریخ دانشگاه هاروارد به انجام رسیده مجموعه مصاحبه‌هایی است که با سران گریخته از وطن رژیم پهلوی و بعضا تعدادی از مخالفین جمهوری اسلامی و همچنین چند نفر از منسوبین به نظام صورت گرفته است. اما اصل و اساس طرح تحلیل وفاداران به رژیم پهلوی است. که هم‌اینک چند مجله از آن نیز به انتشار رسیده ست خاطرات عبدالمجید مجیدی (۲) - شاپور بختیار (۳) - علی امینی (۴) - امیر تیمور کلالی (۵) از این دسته از خاطرات است. علاوه بر این چهره‌های سابق رژیم پهلوی نظیر پرویز راجی تحت عنوان خدمتگزار تخت طاووس - جهانگیر تفضلی (۶) و فریدون هویدا (۷) را می‌توان در این مجموعه قرار داد.

مجموعه این منابع هر کدام به دنبال یافتن مقصر وقوع انقلاب هستند که هر یک پاسخی ویژه خود است اما همگی در تقبیح شرایط گذشته و تبرئه خویشتن از جرائم و مشکلاتی که سبب بروز انقلاب شده است وحدت نظر دارند و تلاش همه آنها توجیه نقش و کمرنگ کردن حضور خود در حوادث تلخ عصر پهلوی است اما غالبا واقعیات تاریخی از زیر دست آنها خارج می‌شود و در مسیر یافتن مقصر و مجرم به ناچار پاره‌ای از واقعیات تلخ تاریخ پهلوی را مورد اشاره قرار می‌دهند.

۲- فرمانروایان امریکائی و انگلیسی

تردیدی نیست که دولت امریکا تصمیم گیرنده اصلی سیاستهای عمده رژیم پهلوی بوده است شاید بتوان یکی از اصلی ترین علل وقوع انقلاب

اسلامی و رضایت همه مردم و رهبری انقلاب و گردهمایی سیاسی در ضرورت مبارزه با نفوذ و سیطره سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی

امریکا، اسرائیل و انگلیس بر شئون و سرنوشت ملت ایران رانام برد.

تا پیش از انقلاب اسلامی کمتر متن مکتوب و سند قابل توجهی در دسترس بود تا بتوان این سیطره و احاطه بی چون و چرای سیاسی نظامی امریکا بر ایران را اثبات کرد.

وقوع انقلاب اسلامی و شکست حکومت دمکراتها به رهبری جیمی کارتر از انقلاب اسلامی و امام خمینی سبب شد که به ناچار به توضیح و تبیین علل و چرایی شکست از انقلاب اسلامی پردازند.

آثاری نظیر خاطرات جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا، برژسینکی مشاور امنیت ملی، ویلیام سولیوان سفیر امریکا در تهران (۸) هامیلتون جردن رئیس دفتر کاخ سفید (۹)، استانسفیلد ترنر رئیس سازمان جاسوسی امریکاسیا (۱۰) ژنرال رابرت هایزر نماینده ویژه نظامی امریکا در ایران، چارلز بکویت فرمانده گردهماجم به طیس از امریکائیه و همچنین خاطرات آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران و قدرت وزندگی نوشته والری ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه، مجموعه‌ای از گزارشات قابل توجهی است از آنچه که در اردوی دشمنان انقلاب اسلامی و چگونگی فرایند مبارزه با انقلاب گذشته است.

این آثار، سند آشکار دخالت و تصمیم گیری در مورد سرنوشت ملت ایران، توسط سران کاخ سفید است. ضمن اینکه بیانگر فقدان شناخت و آگاهی امریکائیه نسبت به ابعاد، گستردگی و چگونگی نیروهای واقعی انقلاب و رهبری آن است.

علاوه بر این، منابع مذکور به خوبی حکایت از اختلاف میان دستگاه رهبری سیاست خارجی آمریکا در مورد چگونگی تعامل با انقلاب اسلامی دارد. و دو دیدگاه عمده وزارت خارجه و سازمان سیا به رهبری سایروس ونس وزیر امور خارجه و شورای امنیت ملی و وزارت دفاع به رهبری زیگینو برژسینکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید در چگونگی مبارزه با انقلاب اسلامی دچار اختلافات عمیق و جدی بوده‌اند که نتیجه این اختلافات عدم وحدت رویه و در نتیجه خنثی سازی فعالیت‌های کاخ سفید بر علیه انقلاب و رهبری آن بوده است. مهمترین مجموعه‌ای که در این گروه به انتشار رسیده است اسناد لانه جاسوسی آمریکا (۱۱) است که در مجلات بسیار به چاپ رسیده است. هر چند این اسناد توسط دانشجویان پیرو خط امام (ره) طبقه بندی و چاپ شده است، اما به لحاظ اهمیت و بیان نیات درونی دستگاه سیاست خارجی آمریکا و چگونگی مبارزه با انقلاب اسلامی و پیوستگی منافع استعمار خارجی و استبداد داخلی مجموعه متونی ارجمند است.

۳- بریدگان از دستگاه پهلوی

در میان آثار بریدگان از رژیم پهلوی خاطرات ارتشبد فردوست (۱۲) به چشم می خورد. فردوست علی رغم پیوستگی عمیق با شخص شاه در اواخر حکومت پهلوی، تا حدودی از رژیم فاصله گرفت. فردوست چندان تمایلی به افشای نقش واقعی خویش در حکومت ندارد.

اما خاطرات دیگری که بیشتر از خاطرات فردوست خاندان سلطنت و وابستگان به آنها را آورده خاطر ساخت خاطرات احمد علی مسعود انصاری با عنوان پس از سقوط (۱۳) بوده است. در این خاطرات انصاری به تبیین روحیات، خلیات و کارکرد خانواده سلطنت می پردازد. مجموعه‌ای مهوع بودن و پلستی دستگاه پهلوی و خانواده آنها و پیرامونیان را به وضوح آشکار می سازد. شاید ذکر نام کتاب در دام تباهی از پروین غفاری نیز خالی از فایده نباشد. هر چند ممکن است خاطرات پروین غفاری یک اثر جلف تلقی شود اما واقعیت آن است که این خاطرات ثابت می کند که چگونه زن در خانواده پهلوی فاقد ارزش و اعتبار بوده است و روحیات لات منشانه شاه تا چه مضحک بوده است به حدی انسان از تصور حکومت چنین فردی بر کشور و سرنوشت خویش و مردم اش جادارد از خجالت آب شود. خاطرات مینو صمیمی رئیس دفتر امور بین المللی فرح پهلوی تحت عنوان پشت پرده تخت طاووس (۱۴) ضمن آن که یک اثر سنگین و قابل توجه است بسیاری از حوادث پشت پرده تخت طاووس را برملا می سازد که بسیار در خور توجه است.

۴- مبتذل نویسان و وفاداران به پهلوی

گروه چهارمی که قاعدتا باید آنها را از مجموعه نیروهای حاکمیت پهلوی‌ها به حساب آورد نویسندگانی هستند که در عصر پهلوی دارای مناصب فرهنگی بوده‌اند و فعالیت‌های فرهنگی و قلمی در راستای منافع نظام سلطه داشته‌اند. و با پیروزی انقلاب اسلامی و تحول در دیدگاه‌های عموم مردم نسبت به حاکمیت پهلوی، آنها نسبت به ارزش‌های نظام سلطنتی وفادار مانده‌اند اما با یک واقعیت سیاسی روبرو بودند و آن نظام جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب اسلامی بود و کار فرهنگی در عرصه فرهنگی جمهوری اسلامی.

این مجموعه نه آن پیوند عمیق با نظام پهلوی را داشتند که لازم باشد به همراه آنها از کشور بگریزند و نه به نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی را علاقمند بودند که بخواهند به دنبال تثبیت اهداف این نظم جدید تلاش نمایند. ضمن اینکه آنها اصلا انقلاب و نظم جدید را پذیرا نبودند.

مسئله عمده اینان، فعالیت در نظام جمهوری اسلامی با وفاداری نسبت به نظام سلطنتی و مخالفت با انقلاب اسلامی و برای رسیدن به این هدف، نوشتن تاریخ معاصر با تلطیف رژیم پهلوی و رفتن زیر چتر شعارهای ملی گرایانه بوده است. در آثار این دسته از نویسندگان نظیر مسعود بهنود، خسرو معتضد، محمود طلوعی و باقر عاقلی، نوعی نزدیکی نسبت به آراء طرفداران جبهه ملی و نهضت آزادی دیده می شود اما در عین این تقارب ظاهری به طور جدی پیوندها با رژیم پهلوی و تلطیف سیاست‌های آنان کاملا آشکار است.

به عنوان نمونه مسعود بهنود در کتاب نخست وزیران ایران از سید ضیانا بختیار وقتی که به زندگی سیدجعفر شریف امامی نخست وزیر فراماسونر و آنگلو فیل ایران می‌رسد. از دو دوره نخست وزیری وی در سالهای ۴۰-۱۳۳۹ و چند ماهه ۱۳۵۷، فقط دوره ۴۰-۱۳۳۹ را ذکر می‌کند ضمن اینکه مدعی است که سیدجعفر شریف امامی در آن دوره که در واقع دولت محلل نیز بوده است سیاست خارجی نه شرقی و نه غربی را بنیان نهاده است. علاوه بر این شما اصلا آن چهره خونریز و دغل باز سفاک سال ۱۳۵۷ را نمی‌بینید که کشتار هفده شهریور تهران و آتش سوزی سینما رکس و اعلام حکومت نظامی را در آستین خود دارد و آقای بهنود در سیر تاریخی نیز از دولت دوم شریف امامی نیز اصلا ذکری به میان نمی‌آورد. مشخصه عمده این دسته از نویسندگان که ما آنان را مبتذل نویس می‌نامیم. در چند چیز خلاصه می‌شود:

- ۱- روان نویسی: به لحاظ ادبی آثار این دسته از نویسندگان از روانی خاصی برخوردار است که در سایر مجموعه‌ها به چشم نمی‌خورد.
- ۲- داستان پردازی: بسیاری از آنچه که در این دسته از کتب آمده است محصول ذهن این نویسندگان است و نه حقایق تاریخی به طوری که انسان خود را در برابر رمان سیاسی و تاریخی می‌بیند تا یک متن تاریخی معتبر که آثار بهنود و خسرو معتضد در این زمینه خیال پردازیهای بیشتری دارند.

- ۳- فقدان منابع: تقریباً غالب این کتب بدون منبع است. سه خصوصیت اخیر این دسته از آثار را در ردیف آثار ذبیح... منصور می‌گذارد.
- ۴- کتاب سازی: شیوه مهم این نویسندگان در عرصه تاریخ نگاری، کتاب سازی است. هر خواننده‌ای که کتابهای داستان انقلاب و پدر و پسر محمود طلوعی را بخواند بخوبی متوجه خواهد شد که سیستم چسب و قیچی رویه کتاب سازی است و با کتاب درون ارتش شاه از خسرو معتضد قسمتهائی از چند کتاب نویسندگان مختلف است که تنها با کندن بخشی از آنها و نصب پاره‌ای تصاویر و نوشتن چند خط کتاب بسیار قطوری شده است که خواننده را از وسعت تحقیقات آقای معتضد در ارتش شاه به اعجاب و می‌دارد!!
- ۵- زن پردازی: یکی دیگر از مشخصه‌های این مجموعه پرداختن به امور نساوان دربار است. سبکی همانند سبک مجله سپید و سیاه در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی. ذکر کردن حوادث مختلف روابط مشروع شاه و اطرافیان با هدف جذب بیشتر مخاطب، که در لافاه نوعی تبلیغ برای آن فضا را نیز به دنبال دارد. و حالا از باب خالی نبودن عریضه یک کنایه‌ای هم زده شود. دو جلد بسیار قطور فوزه و این سه زن بهنود. نمونه‌هایی از این دست آثارند.

- ۶- استفاده از تصاویر: یکی از روشهای جذب مشتری نحوه استفاده از تصاویر است اعتقاد به جذب مخاطب از طریق انتشار تصاویر بیشتر همراه با کمی سلیقه زن پردازانه، سبب فروش بیشتر کتاب می‌شود.

خواننده یا ناآشنا به عصر پهلوی وقتی با این آثار روبرو می‌شود احساس می‌کند که رژیم پهلوی تقریباً هیچ نکته منفی جدی نداشت که قابل تحمل نباشد و ضرورت یک تحول وسیع و عمیق انقلاب را با خسارت‌های بسیار را بدنبال داشته باشد.

سنخ دیگر از تاریخ نگاری‌های انقلاب، متعلق به مخالفان حکومت پهلوی است که به چند گروه عمده تقسیم می‌شوند:

- ۱- اسلام‌گرایان؛ ۲- ملی‌گرایان؛ ۳- چپ‌گرایان

این سه گروه از مخالفین رژیم پهلوی را تشکیل می‌دادند. و آوردن آنها در یک مجموعه تحت عنوان مخالفان رژیم پهلوی به معنای وزن واحد آنها در تعاملات سیاسی و انقلابی نیست.

۱- اسلام‌گرایان:

منظور ما از اسلام‌گرایان آن دسته نویسندگانی است که با اعتقاد به مبارزه در چهار چوب اسلام و رهبری حضرت امام خمینی(ره) وارد مبارزه علیه رژیم پهلوی شده‌اند هر چند این عنوان مبارزان مسلمان تندروان مسلح انقلابی تا مبارزان معترض آرام را نیز شامل می‌شوند که همگی با اعتقاد به مبارزه در چهار چوب اسلام و رهبری حضرت امام خمینی وارد گود درگیری شده‌اند و مهمتر آن که انقلاب اسلامی را بویژه از حوادث سال ۱۳۴۱ پی می‌گیرند.

بدون هیچگونه مجامله و اغراق حجة الاسلام سیدحمید روحانی پیشگام این مجموعه کارهاست که با نوشتن کتاب بررسی و تحلیلی بر نهضت امام خمینی در سال ۱۳۵۶ اولین قدم مهم را برداشت. برای نویسندگان این اثر قاعدتاً چیزی کمتر از تیرباران را نمی‌بایست در آن تاریخ تصور

کرد. و به همین خاطر نویسنده در آن کتاب نهایت سعی خود را ایجاد انزجار عمومی نسبت پهلوی‌ها مبذول داشت. ضمن آن که یکی از مجموعه‌های مربوط به تاریخ انقلاب اسلامی را نیز گردآوری کرده است.

کتاب مهم دیگر در این مجموعه، کتاب نهضت روحانیون ایران نوشته حجة الاسلام علی دوانی بوده است.

این کتاب علی‌رغم حجم بسیار قابل توجه اسنادی که در آن استفاده کرده است به خاطر آن که جهت چاپ در مطبوعات نوشته شده است، متأسفانه نویسنده محترم آن را به صورت روزنامه‌ای و با دقت کمتری به چاپ رسانده است. و همین امر تا حدود زیادی از وزن و اهمیت کتاب کاسته ولی اسنادی که نویسنده توانسته است گردآوری کند، قابل توجه و درخور اهمیت است. در این میان لازم است از چند کتاب مهم دانشگاهی نظیر ریشه‌های انقلاب اسلامی حجة الاسلام عباسعلی عمید زنجانی نام برد.

نویسنده محترم ضمن تحلیلی تاریخی سیاسی و اندیشه‌ای از انقلاب اسلامی به ذکر سریع حوادث و جزئیات انقلاب می‌پردازد هرچند کتاب از فقدان دقت لازم و همچنین بافت دقیق و فشرده مطالب رنج می‌برد اما بی‌انصافی است که به نگاه عام و شامل نگارنده نسبت کلیت انقلاب و همچنین پاسخ به خلاء موجود به دیده احترام نگریسته نشود.

اثر دیگری که در این مرحله قابل توجه است، تاریخ سیاسی معاصر ایران، نوشته دکتر سیدجلال‌الدین مدنی است که پاسخی به درخواست شهید سرهنگ موسی نامجو است. اما این پاسخ، قدر و قیمتی درخور یافته است و توانست جایگاه خوبی در مراکز آکادمیک و دانشگاهی بیاید صرف نظر از نوع نگاه نویسنده و نشان دادن پاره‌ای از تمایلات و ترسیم چهره‌ای نسبتاً مثبت از مظفر بقائی که تا حدودی محصول حضور نویسنده در حزب زحمتکشان است معذالک نویسنده پیوستگی حوادث تاریخی را به خوبی ذکر نموده است.

با گذشت چند سال از پیروزی انقلاب و سپری شدن جنگ تحمیلی زمان برای نگارش تاریخ انقلاب اسلامی فراهم آمد همین امر سبب شد مجموعه‌های متنوعی به امر تدوین تاریخ انقلاب اسلامی و گردآوری و چاپ خاطرات بپردازند. که این مجموعه و مؤسسات به قرار ذیل قابل برشمردن هستند.

- ۱ - مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۲ - مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- ۳ - بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی
- ۴ - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی
- ۵ - مرکز نشر و تنظیم آثار امام خمینی (ره)
- ۶ - وزارت اطلاعات

۱- مرکز اسناد انقلاب اسلامی:

به دستور حضرت امام خمینی و با ریاست حجة الاسلام سید حمید روحانی شروع به کار کرد و مجموعه آثار مختلفی را به چاپ رسانده است که جدی‌ترین آنها جلد دوم و سوم نهضت امام خمینی بوده است. نویسنده در جلد سوم این کتاب که پر سر و صداترین آن بود، با انتشار پاره‌ای از اسناد مربوط به گروه‌های مخالف رژیم پهلوی به تحلیل نقاط ضعف آنها پرداخت و بیشتر با عینکی امروزی به حوادث دیروز نگریست و به فقدان درک شرایط عینی یک زندانی سیاسی در چنگال ساواک رژیم پهلوی نسبت داده شد. این مسئله بیشتر در مورد دست نوشته معروف دکتر علی شریعتی خطاب به سران ساواک اطلاق داشته است.

۲- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی:

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که با اثر مشهور ظهور و سقوط سلطنت پهلوی و خاطرات ارتشبد حسین فردوست بر سر زبانها افتاد گام مهمی را در نوع نگرش نسبت به تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی برداشت. دیدگاه و منظم و مبتنی بر شناختی اطلاعاتی از حوادث سیاسی تاریخ معاصر که کمابیش از اطلاعات فردوست و اسناد در دسترس و مهارت محققان آن حکایت داشته است توانسته بخش اعظم از نویسندگان را عمیقا تحت تاثیر خود قرار دهد، و به صورت ارجاع اصلی بسیاری از منابع تاریخی درآید.

این مرکز چند اثر دیگر نیز دیدگاه دیگری را مطرح کرد که زرسالاران یهودی و پارسی اثر عبدا... شهبازی و همچنین خاطرات احمدعلی مسعود انصاری نورالدین کیانوری و ایرج اسکندری از زمره این آثار مهم هستند.

۳- بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی:

از بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، بهترین اثر بیادگار مانده، مجموعه مصاحبه‌های منتشر شده در مجله یاد است ضمن آن که کتاب هفت هزار روز اثر آقای غلامرضا کرباسچی تلاش خوبی نگارش یک کروئولوژی انقلاب اسلامی است.

۴- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی:

دفتر ادبیات انقلاب اسلامی (حوزه هنری) که به عکس سایر سازمانهای دولتی، ابتدا از یک میز و صندلی واقع در یک کانتینر و آقای هدایت‌بهبودی تشکیل شده بود، آرام آرام با گسترش در گوشه حیاط حوزه هنری و در دو اطلاق تاریک و جمع و جور راه سخت تدوین تاریخ انقلاب را درپیش گرفت.

این دفتر هرچند حمایت مدیریت حوزه هنری را بدنبال داشت اما با بسط منطقی و آرام آرام خود تبدیل به یکی از قطبهای عمده نگارش تاریخ انقلاب اسلامی درآمد. چه مجموعه تدوین تاریخ انقلاب، و چه مجموعه تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی وجه واحد ناموران معاصر اقدامات اساسی مهمی را در این جهت بکارگرفته‌اند. بدون هیچگونه اغراق باید گفت آثاری که در مجموعه تاریخ شفاهی به چاپ رسیده است، اگر بهتر از مجموعه تاریخ شفاهی هاروارد نباشد قطعاً کمتر نیست و نگارنده با توجه به آشنائی نسبت به مجموعه‌های منتشر شده هر دو مجموعه به خوبی وقوف دارد.

آثار دفتر به مراتب منظم‌تر و بهتر و دقیق‌تر گردآوری و تدوین شده‌اند از مجموعه آثار دفتر می‌توان از خاطرات جلال‌الدین فارسی، روزشمار تاریخ انقلاب اسلامی خاطرات حجة الاسلام هادی غفاری و خاطرات حجة الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی خاطرات و خاطرات آیت‌ا... پسندیده نام برد که چند اثر فوق‌الذکر در نوع خود انصافاً از آثار کم‌نظیر بشمار می‌روند و هرکدام برگه‌های قابل توجهی از تاریخ انقلاب اسلامی را تبیین نموده‌اند. ضمن آن که آثاری نظیر خاطرات آقای مرتضی الویری، رجبعلی طاهری و اکبربراتی و همچنین خاطرات علی امینی و جهانگیر تفضلی نیز در این دفتر منتشر شده‌اند. و صدالبته این نیز درست است که پاره‌ای از این خاطرات به همان بیماری معمول خود محوربینی گرفتار هستند و بعضاً نیز گرفتار نادیده گرفتن نقش دیگران نیز هستند.

۵- مرکز نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره)

این مرکز فعالیت خود را در زمینه تاریخ انقلاب اسلامی آغاز کرده و تاکنون با چند اثر که بیشتر حول محور خصیت حضرت امام خمینی(ره) دور می‌زند وارد عرصه تاریخ‌نگاری انقلاب شده است.

۶- وزارت اطلاعات

یکی از مراکزی که بسیار دیر به عرصه تاریخ‌نگاری انقلاب پا گذاشته است مرکز نشر اسناد وزارت اطلاعات است. وقتی حجم انبوه اسناد مربوط به شهدای بزرگواری چون آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، آیت‌الله صدوقی شهید سید علی اندرزگو..... را دیدم بسیار متأسف شده‌ام. چرا که نسل دوم انقلاب در زمانی که فرصت مطالعه‌داشت و این شهیدان و الامقام را می‌شناخت جز اطلاعات روزنامه‌ای و درجه چندم از صداوسیما چیز دیگری نمی‌دانست که همیشه با ستایش بعضا اغراق آمیز و احترام بسیار زیاد همراه بوده است و اگر مجموعه مطالب منتشر شد و در مطبوعات را کنار هم بگذاریم که نگارنده چنین نیز کرده است غالباً نویسندگان مانند دانش‌آموزان از روی دست همدیگر بدون ذکر ماخذ نوشته‌اند حال که این اسناد منتشر می‌شود نسل دوم گرفتار زندگی سخت اقتصادی هستند و نسل سوم جوانان و نوجوانان نه بهشتی می‌شناسند و نه صدوقی و اندرزگو... در کنار این مجموعه‌ها باید به نوشته‌های پراکنده دیگر نیز باید اشاره کرد آثاری نظیر مجموعه‌های منتشر شده توسط مؤتلفه اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و آثار منفرد دیگر پرداخت که هر کدام در شرایط سیاسی و زمانی خاص خود به چاپ رسیده‌اند که از ملاحظات سیاسی نیز بی‌بهره نبوده‌اند که تحلیل هر یک از آنها مجال خاص خود را می‌طلبد.

۲- ملی‌گرایان

دومین مجموعه مهم از مخالفین رژیم پهلوی که بیشتر مخالف استبداد سلطنتی (نه خود سلطنت) بودند، ملی‌گرایان هستند. مقصود ما از ملی‌گرایان، آن دسته از باقی‌ماندگان از نهضت ملی شدن صنعت نفت از جبهه ملی و جدادشگان از آنان یعنی نهضت آزادی و هواداران و پیروان آنان می‌باشند که البته سایر طیفهای ملی‌گرایان را نیز دربر می‌گیرد.

این دسته از نویسندگان با اعتقاد به رهبری دکتر محمد مصدق در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت، تقریباً هیچ شریک دیگری را برای وی بر نمی‌تابند و همگان را در ظل دکتر مصدق ارزیابی می‌کنند و در دیدگاه آنان بزرگترین قهرمان مبارزه با استبداد و استعمار خارجی مرحوم دکتر مصدق است.

تا اینجا که امر اثباتی است تا حدودی مسئله عادی است اما دعوی اصحاب تاریخ بر سر امر عدمی و نفی آن است. چرا که این نویسندگان نه تنها مخالفان مصدق را در جریان نهضت ملی شدن شریک نمی‌دانند بلکه به خاطر مخالفت‌هایی در بعضی شرایط آنان را شریک کودتا هم می‌شمارند. تاکید بسیار بر مخالفتهای آیت‌ا... کاشانی، نادیده انگاشتن نقش فدائیان اسلام، بزرگ کردن قضیه مجروح شدن دکتر فاطمی، تلاش فراوان برای انکار نقش فدائیان اسلام در ترور رزم‌آراء اصرار بسیار در جعلی نشان دادن اسنادی که موجب تبیین نقش واقعی دکتر مصدق می‌شود، از این دست می‌باشند با وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی که افتخارآمیز بودن همه‌گروهها را اغوا می‌کرد هم جبهه ملی و هم نهضت آزادی انقلاب اسلامی را دنباله و تنمه نهضت ملی شدن صنعت نفت و نهضت مقاومت ملی ارزیابی کرد که با اعتراض شدید امام خمینی مواجه شد. اما آنچه به عنوان آثار مهم تاریخی نگاشته شده بیشتر درباره فعالیت فروع نهضت آزادی و جبهه ملی پرداخته‌اند. به عنوان نمونه تاریخ ۲۵ ساله ایران سرهنگ غلامرضا نجاتی بیش از آن که تاریخ ۲۵ ساله ایران باشد تاریخ بیست پنج‌ساله جبهه ملی و نهضت آزادی است و حوادث مربوط به سالهای انقلاب اسلامی بیشتر به تبیین مواضع این گروهها اختصاص دارد تا حوادث انقلاب اسلامی. مطالعه آثار چهره‌هایی چون دکتر غلامحسن صدیقی، کریم سنجایی، مهندس مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی... همگی حکایت از تاکید بیش‌ازپیش بر نقش سران جبهه ملی و نهضت آزادی در سقوط شاه دارد حال آن که به اقرار همه آنها آنان معتقد به براندازی نظام سلطنت نبوده‌اند و در برابر ابراهیم حضرت امام خمینی تسلیم نظرات ایشان شده‌اند، با این وجود وقتی تاریخ مکتوب اصحاب جبهه ملی و نهضت آزادی مورد مطالعه قرار می‌گیرد از همان درد یکسویه‌نگری و خود بزرگ‌بینی شدیداً رنج می‌برد.

۳-چپ‌گرایان

مقصود ما از چپ‌گرایان، نویسندگان مارکسیست اعم از منسوب به حزب توده و گرایش‌های مشابه آنان می‌باشند. خاطرات کیانوری، اسکندری و

تاریخ سی ساله ایران از بیژن جزئی از این دسته‌اند. (۱۵)

هر چند غالب آثار این نویسندگان پرداختن به تاریخ و عملکرد حزب توده و با گروههای چپ دیگر است ولی در بیان مظالم رژیم پهلوی و بی‌رحمی‌های دستگاه‌های امنیتی شاه و ساواک منابع قابل توجهی می‌باشند. این نوشته‌ها که اخیراً به صورت خاطرات متعدد انتشار یافته‌اند غالباً درگیر مسائل درون گروهی و بیان علل اختلافات دوباند اصلی حزب توده یعنی جناح کانبخش کیانوری از یک سو و ایرج اسکندری از سوی دیگر می‌باشند. از آنجا که این نویسندگان و خاطره‌گویان، دیدگاه چپگرایانه شدیدی دارند از دریافت‌باورهای عمومی و مذهبی مردم ایران عاجز بوده‌اند.

معدالک آثار این دسته از نویسندگان نگاهی ویژه از منظر چپ‌گرایانی است که سالها برای رسیدن به مدینه فاضله‌ای از نوع شوروی درد و رنج و مرارت و تبعید را به جان خریدند اما در آخر هر آنچه که بدان دل‌بسته بودند جز سراب چیز دیگری برای آنان به ارمغان نیاورد. روال تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، روالی است که با گرایشها و نگرشهای متفاوت و دارای خواستگاه‌های گوناگون تدوین شده است و هر چند ما به علت ضیق فرصت نتوانستیم همه گروه‌های موردنظر را در این مقاله ذکر نمائیم و آن را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم. چه محققان و چه دانشجویان باید نسبت به این نکته اساسی توجه داشته باشند که خاطرات تحقیق، ارائه تنظیم اسناد، انجام مصاحبه، هر کدام دارای سمت و سوی خاص خود است و هیچکدام از آثار تاریخ انقلاب اسلامی را نباید اثری مطلق و کامل دانست. چراکه هر کدام از این آثار خود گویای بخش قابل توجهی از تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی است. و نادیده گرفتن هر کدام، در واقع نادیده گرفتن بخشی از تاریخ این مرز و بوم است. ضمن آن که ضرورت نادیده نگرفتن لزوماً به معنای ارزشی بودن و یا محق بودن آن دیدگاه‌ها نیست.

پی‌نوشتها:

۱ - پهلوی. محمدرضا. پاسخ به تاریخ، ترجمه حسن ابوترابیان، ناشر. مترجم. تهران ۱۳۷۱.

۲ - مجیدی عبدالمجید - مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد ۱۳۷۷.

۳ - بختیار، شاپور - مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد ۱۳۷۵.

- ۴ - امینی علی - مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد ۱۳۷۴.
- ۵ - کلالی امیر تیمور - مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد ۱۳۷۶.
- ۶ - تفضلی جهانگیر - خاطرات. به کوشش یعقوب توکلی. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۵.
- ۷ - هویدا فریدون - سقوط شاه، ترجمه ج.ا.مهران، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۱.
- ۸ - سولیوان ویلیام - ماموریت در ایران ترجمه محمود شرقی. انتشارات هفته تهران ۱۳۶۱.
- ۹ - جردن. هامیلتون - بحران ترجمه محمود مشرقی. انتشارات هفته تهران ۱۳۶۲.
- ۱۰ - ترنر - استانسفیلد. پنهانکاری و دموکراسی، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۶۶.
- ۱۱ - اسناد لانه جاسوسی امریکا. مجلات متعدد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تهران. ۱۳۶۶.
- ۱۲ - فردوست. ارتشبد حسین - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۱.
- ۱۳ - انصاری احمدعلی مسعود - پس از سقوط، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی تهران ۱۳۷۲.
- ۱۴ - صمیمی مینو - پشت پرده تخت طاووس ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۶۸.
- ۱۵ - جزنی بیژن - تاریخ سی ساله، بی جا بی تا بی نا

به مناسبت دهه فجر انقلاب اسلامی حماسه، شعر و شور و شعور

ترجیح بند اکثر شعارهای مردم به جان آمده از ستم و طاغوت، "مرگ بر شاه" بود و می دانستند که "تا شاه کفن نشود، این وطن نشود" آنان با شعارهای متعددی نفرت از طاغوت را به نمایش می گذاشتند:

"مرگ بر این سلطنت پهلوی"

"توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد" "شاه بجز خودکشی راه دگر ندارد"

"ایستادن در صف نفت حالا دیگه حرام است" "لباس گرم بیوش که کار شاه تمام است"

"مردم! رفتن شاه یه حقه سیاسی است!" "گول نخورید نهضت ما اساسی است"

"نظام شاهنشاهی نابود باید گردد"

"زندگی مصرفی معادل بردگی است"

"نظام شاهنشاهی مظهر هر فساد است"

"شاه باید برگردد" "اعدام باید گردد"

"مرگ بر این سلطنت پر فریب"

"مردم ما بیدارند، از سلطنت بیزارند"

مردم از سویی نفرت و انزجار خود را از استبداد و طاغوت به نمایش می گذاشتند و از سوی دیگر، اهداف متعالی خود را نیز به جهانیان اعلام می کردند، آنان با شعارهایی چون:

- "الله اکبر"

- "لا اله الا الله"

- "یا حسین!"

- "حسین جان، حسین جان!" "راحت ادامه دارد"

- "نهضت ما حسینیه" "رهبر ما خمینیه"

ماهیت دینی و مذهبی قیام خود را متجلی می کردند و حرف دل خود را چنین بیان می کردند:

"پرچم، پرچم، پرچم خونین قرآن" "در دست مجاهد مردان"

" تا خون مظلومان به جوش است " " آوای عاشورا به گوش است "

" هر کس که عدالت خواه است " " از عدل علی آگاه است "

" این منطق ثارالله است " " باید به هم یاری نمائیم "

" فتح اسلام در جهاد است " " فتح مسلمان در اتحاد است "

با صراحت و قاطعیت و اطمینان و ایمان کامل می گفتند:

" کار شاه تمام است " " خمینی امام است "

" استقلال و آزادی "

" جمهوری اسلامی "

" آخرین کلام است "

رهبری امام خمینی (س) برجسته ترین نقطه قیام مردم در سال ۵۷ بود. او کانون توجه عموم مردم و محور حرکت چرخهای انقلاب بود و همه تنها گوش به فرمان او بودند و در مسیری حرکت می کردند که رهبر محبوبشان ترسیم می کرد. این مسئله در شعارهای پرشور مردم بخوبی نمایان بود که:

- "الله اکبر، خمینی رهبر"

- "تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست"

- "نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینی"

- "ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی"

- "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله"

یا

- "خمینی آزاده، پیام عالی داده " " که نهضت ما قطعی است "

" پیروزی ما حتمی است " " اگر نمایی تو استقامت "

" سکوت بیجا بود خیانت "

" برو تو ای بیگانه " " مگو دگر افسانه " " که رهبر ما باشد " " خمینی فرزانه " " بود به مهدی مرید و نایب " " شود بزودی امیر و غالب "

یا می گفتند:

" مجاهد بت شکن " " خمینی قهرمان " " فرموده است اینچنین " " به ملت مسلمان " " بهترین عبادت " " به نزد خداوند " " مرگ بر شاه، مرگ بر شاه "

هر راهپیمایی نهایتاً به درگیری با نیروهای تا بن دندان مسلح رژیم می انجامید و جوانان بسیاری چون لاله پرپر می شدند ولی هر گلی که پرپر می شد، گلی دیگر می شکفت و روزی دیگر و تظاهراتی دیگر در راه بود، مردم پیکر جوانان شهید خود را به دوش می گرفتند و دردمندانه می سرودند:

" ای شاه خائن آواره گردی " " خاک وطن را ویرانه کردی " " کشتی جوانان وطن، آه و واویلا " " کردی هزاران تن کفن، آه و واویلا " "

مرگ بر شاه، مرگ بر شاه "

" ای شهید حق آیم به سویت " " بهشت موعود در پیش رویت "

" مادر ندیده روی تو، الله اکبر " " پدر نشسته سوگ تو، الله اکبر "

" مرگ بر شاه، مرگ بر شاه "

" زنده و جاوید باد یاد شهیدان ما "

یا می گفتند:

" خون گرفته ایران را " " قزوین و خراسان را " " کشتند جوانان را " " حامیان قرآن را " " مرگ بر این شاه، مرگ بر این شاه! "

با اینکه مزدوران سنگدل رژیم شاه، به امر فرماندهان خود رگبار مسلسل را بی محابا بر روی مردم بی سلاح می گشودند ولی ذره ای ترس از کشته شدن در دل پیر و جوان و زن و مرد نبود. خطاب به رهبر محبوب خود فریاد می زدند:

" خمینی عزیزم، بگو تا خون بریزم "

" از جان خود گذشتیم " " با خون خود نوشتیم "

" یا مرگ یا خمینی "

در برابر تفنگ دژ خیمان سینه را سپر می کردند و با خشم انقلابی خطاب به آنان فریاد می زدند:

" می کشم، می کشم آنکه برادرم کشت "

" توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد " " حکومت نظامی دیگر ثمر ندارد "

" به مادرم بگویید، دیگر پسر ندارد "

" اگر به کشتار خلق ادامه دهد این شاه "

" جنگ مسلحانه به یاری روح الله " " سلطنت واژگون " " شاه را سرنگون " " مرگ بر شاه، مرگ بر شاه "

" توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد " " شاه بجز خودکشی راه دگر ندارد "

" وای اگر خمینی حکم جهادم دهد "

" ارتش دنیا نتواند که جوابم دهد "

" رهبر! ما را مسلح کنید "